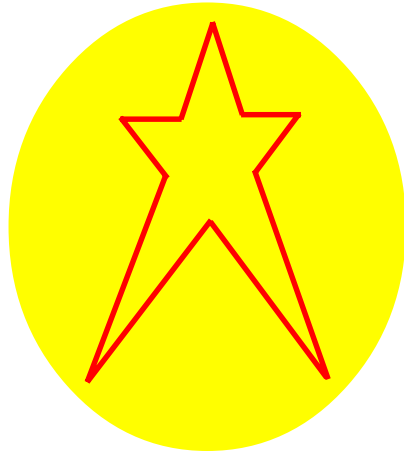


بياد صدمين سال شهادت

نابغه دوران

قرة العين



سلخ ذيقعد ١٣٦٨هـ

این کتاب که اولین بار در پنجاه سال پیش به مناسبت صدمین سال شهادت حضرت طاهره (قره العین) به چاپ رسید، امروز به همت مؤمنین به آئین مقدس بیان به شکل الکترونیکی به علاقه مندان ارائه میشود.

باشد که یادآوری حماسه خونین و مظلومانه این ستاره مقدس آسمان بیان، الهام بخش بشر امروز و فردا و راه زندگی و راهنمای بشریت تا ظهور مستغاث باشد.

دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی

به نام ایزد مهربان

صد سال پیش در چنین ایامی کوکب درخشنده ئی در آسمان هدایت بشر غروب کرد و نابغه ای بی نظیری بدست مردمی که برای رهائی آنان از چنگ خرافات و موهومات قیام کرده بود از پای درآمده و جان سپرد که اینک یادآوری صدمین سال شهادتش ما را بر آن میدارد که شمه ای از داستان او را یاد آور شده ضمیمه بعضی از آثار جاویدانش که از یک دل پر شور و جان سوخته بر خاسته و لاجرم بردل نشیند منتشر سازیم تا سرگذشت وی که از بهترین و بزرگترین نمونه های فداکاری و از خود گذشتگی بشری است برای خوانندگان و نسلهای آینده سرمشق بوده از مکتب عشق و محبت او درس فداکاری و حقیقت طلبی بیاموزند.

این کوکب درخشان و نابغه دوران قره العین شاعر مشهور شیرین سخن است که گفته های جانسوزش ورد زبان خاص و عام و نام بلندش سر دفتر اوراق فداکاران و از خود گذشتگان بزرگ جهان است همان بانوی ارجمندی که وجودش نه تنها در میان بانوان گیتی نادر بوده بلکه سر تعظیم رجال دانشمند و ناموران نیز در برابر خود خم کرده و یک نظر اجمالی بداستان زندگی و آثار گرانبهای آن یگانه عالم خواننده منصف را ناگزیر میسازد اذعان کند که چشم روزگار کهن سال کمتر نظیر او را دیده و دوراست باین نزدیکیها ماندش را بیابد.

قره العین که نام اصلیش را زرین تاج گفته و نوشته اند در صد و سی و چند سال قبل از این در یک خانواده بزرگ مذهبی که بداشتن علم و ثروت مشهور بوده در شهر قزوین بدنیا آمده پدرش حاجی ملا تقی برغانی از اعظام مجتهدین اصولی مشهور بشهید ثالث است و عم دیگرش حاجی ملا علی از متابعان مسلک شیخ احساسی بوده این خاندان از مهمترین خانواده های قزوین و بدانشمندی نه تنها در دیار خود بلکه همه جا شهرت تام داشته اند قره العین در مهد تربیت چنین خانواده ئی پرورش یافته و پس از طی دوران کودکی با خواهر خود مرضیه مقدمات علوم را در محضر پدر آموخته ذوق سرشار و شوق فراوانش بکسب دانش و معرفت او را بر آن داشت که پس از فرا گرفتن مقدمات بتحصیل فقه و اصول و کلام و ادبیات عرب بپردازد از اینرو با علاقمندی رشته های مختلف علوم مذهبی و متداول زمان را نیز در زادگاه خود فرا گرفته طولی نمیکشد که آوازه دانش و معرفتش در همه جا پیچیده و قطعات نظم و نثر او که از سر چشمه بیکران ذوق و قریحه سرشارش تراوش میکرده زبانزد خاص و عام میشود و معالم اکتسابی با ذوق و قریحه خداداد دست بدست هم داده قره العین را بدانشوری و هنرمندی شهره دوران مینماید و چنان در مباحث

علمی صاحب نظر میشود که برادرش عبدالوهاب قزوینی که وی نیز بنوبه خود دانشمند بوده در باره او میگوید «در حضور قره العین جرئت تکلم نداشتیم و بحدی معلومات او همه را مرعوب ساخته بود که اگر در مسائل مورد گفتگو بحث میکردیم چنان آنرا واضح و روشن برای ما مدلل میساخت که فوراً همه سرافکنده و خجلت زده بیرون می رفتیم.»^(۱)

باری مقارن این احوال پدرش او را بعقد ازدواج برادرزاده خود ملا محمد فرزند حاجی ملا تقی که وی نیز فقیه و مجتهد بوده در آورده و از او دو پسر و یک دختر بوجود آمدند و در آن ایام چون غوغای اختلاف علمای شیخیه و اصولین در همه جا و از جمله شهر قزوین بالا گرفته و خصوصاً کسی بوده که رایت مخالفت و معاندت با شیخ احسانی را برافراشته بود مباحثه و مشاجره این دو دسته نظر دقیق و کنجکاوی قره العین را که اساس تحصیلاتش بر عقاید علمای اصولی مبتنی بود بخود جلب کرد و پس از یک سلسله مطالعات دقیق در آثار شیخیه و حشر و نشر با پیروان این طایفه عاقبت طبع رقیق و حساسش بجانب مسلک شیخیه گرائید و با سید رشتی جانشین شیخ احسانی که در کربلا اقامت داشت بمکاتبه پرداخت و طولی نکشید که شوق زیارت و درک فیض از محضر آن استاد او را عازم سفر کربلا نمود و فرزندان خود را به شوهر سپرده همراه تنی چند از اهل خاندان که گویا مرضیه خواهرش نیز با وی بوده بجانب کربلا عزیمت نموده و ایام او اواخر عمر سید رشتی درک کرده و بخوشه چینی از خرمن فضایل آن استاد پرداخت و از جانب سید بقره العین ملقب گردید و پس از تکمیل مطالعات خود و درگذشت سید مجلس درسی در کربلا ایجاد نموده و برای عده کثیری از طلاب از پس پرده تدریس میکرد و باین ترتیب آوازه فضل و دانشش در کربلا نیز پیچید و چون مقارن این ایام ندای ظهور سید باب در شیراز بگوشش رسید از دیدن آثار و نوشتجات باب بوی ایمان آورده و از حروف حی یعنی نخستین هیجده نفری که بباب گرویده اند شد و از این پس پروانه بی پروای ما باشور و حرارت غیر قابل وصفی در کربلا بتبلیغ و دعوت مردم پرداخته باطراف و اکناف نامه مینوشت و با قلم توانای خود همه را بکیش خویش دعوت میکرد و در این مقام با پدر و عموی خود نیز بمکاتبه و مباحثه پرداخته است.^(۲)

قره العین در این ایام در خانه سید رشتی اقامت داشته و عیال سید که بوی ارادت تام میورزید بگرمی از او پذیرائی نموده و بایمان مقیم کربلا همه روزه در آن منزل مجتمع و از محضر او استفاضه میکردند اما قریحه و استعداد ذاتی او در فهم دقائق توحید و درک اسرار معرفت و افشاء آن حقایق

برای همکیشان رفته رفته صاحبان عقول ضعیف را بمخالفت و مبارزه با وی برانگیخته و عاقبت کار مشاجره آنان با قره العین بدانجا کشید که خلاصه‌ئی از عقاید و افکار و استنباطات وی را با آنچه خود برخلاف او معتقد بودند نوشته بحضور سید باب ارسال و از مولای خود در آن باب داوری طلبیدند و این است قسمتی از آنچه باب در پاسخ یکی از آنان نوشته که از آن عظمت مقام قره العین در نظر وی بخوبی آشکار میشود:

واما ما سئلت عن المرأة التي زكت نفسها واثرت فيها الكلمة التي انقادت الامور لها وعرفت بارئها فاعلم امرأة صديقه عالمة عاملة طاهرة ولا ترد الطاهرة في حكمها فانها ادرى بمواقع الامر من غيرها وليس لك الاتباعها

که در اینجا باب گذشته از آنکه قره العین را صدیق و عالم و عامل و طاهره نامیده صحت اقوال و عقایدش را نیز تأیید نموده و او را داناتر از دیگران بمواقع امر معرفی و مخاطب را به پیروی از او توصیه کرده است و چون در این نوشته سید باب وی را طاهره خوانده از این پس در میان بایبه باین نام مشهور و همه با او حضرت طاهره یا جناب طاهره خطاب کرده اند در این ایام رفته رفته آوازه دانشمندی و نفوذ کلمه و شور و هیجان و بی پروائی عجیب قره العین در امر تبلیغ مردم بآئین باب علمای کربلا را بر ضد وی بر می انگیزد تا جائی که حاکم کربلا معترض او شده قره العین بوی میگوید من مدعی مقام علم هستم علمای کربلا را از شیعه و سنی جمع کن تا با آنها به مباحثه پردازم^(۳)

حاکم به او تکلیف میکند که از کربلا خارج نشود تا دستور از حکومت بغداد برسد لکن قره العین بموجب دستوری که در این وقت از سید باب دریافت مینماید با چند نفر زن و مرد از اصحاب خود بی آنکه کسی مانع شود از کربلا خارج شده بیغداد می‌رود و در آنجا بر مفتی شهر وارد شده و با وی محاجه پرداخته و او را مجاب می‌سازد و مدتی نیز در بغداد مانده و باز آنی از دعوت عارف و عامی فارغ نمیشیند و بالاخره در اوایل سال ۱۲۶۳ قمری روانه ایران میشود.

اقامت چند ساله قره العین در عراق عرب و فعالیت و پشت کار بیماندش در کار تبلیغ آئین جدید بانتشار دعوت باب و پیشرفت امر بایبه در آن سامان کمک فراوان نموده و در عین حال که آن شمع

فروزان میسوخت و اطراف خود را روشنی می بخشیده تنها بهدایت اطرافیان و ساکنان آن سامان هم اکتفا نکرده بلکه نامه ها و رسائلی که از او در دست است حاکی است که وی از آنجا با فضلاء و دانشمندان ایران نیز بمکاتبه و مباحثه در باب آئین باب پرداخته و با بیان شیرین و منطقی متین و قلم توانای خود با هر یک محاجه کرده و در اثبات صحت عقیده خویش هنر نمائینها نموده که دو رساله از آنها یکی بعربی در جواب حاجی محمد کریم خان کرمانی و دیگری به فارسی در جواب ملا جواد خوارولیان است، قره العین چنانکه گذشت با جماعتی از همکیشان خود از عراق عرب عازم ایران شده شیخ صالح عرب و شیخ طاهر واعظ و ملا ابراهیم محلاتی و آقا سید محمد گلپایگانی از خواص اصحابش نیز با وی بوده اند در ورود به کرمانشاه و اقامت چند روزه در این شهر بهدایت مردم پرداخته و از آنجا به همدان رفته علمای شهر را بآئین جدید دعوت و از این رهگذر غوغائی برپا نموده و قصد داشته برای هدایت محمد شاه یکسر بجانب تهران حرکت کند که پدرش از ورود او بایران مطلع شده کسی را بسویش میفرستد که به قزوین بیاید لذا قره العین با همراهان خود وارد قزوین شده لکن در این شهر نه تنها نصیحت پدر و بستگان در او مؤثر نشده بلکه با آنان بمباحثه پرداخته و بالاخره از جانب پدر از اینکه از خانه خارج شود ممنوع میگردد. قره العین در اینوقت مشاجرات و مباحثات مهمی با عموی فاضل خود حاجی ملا تقی داشته و عاقبت عمویش از مباحثه با او نتیجه نمیگیرد روی خشونت بوی نشان داده باآزار و اذیتش میبردازد.

ورود قره العین به قزوین و داستان مباحثات او با بستگانش برشور و هیجان بایان قزوین افزوده و در این اوقات حادثه مهمی که رخ داده و بالنتیجه موجبات گرفتاری او و همکیشانش را فراهم میکند داستان قتل حاجی ملا تقی عموی اوست باین شرح که در قزوین شیخ صالح طاهر نامی از مردم شیراز که از مریدان شیخ احساسائی بوده وقتی میشنود حاجی ملا تقی شیخ را لعن مینماید بنزد وی رفته سخن از مراد خود به میان می آورد و چون او نسبت به شیخ بد زبانی میکند بعقیده خود وی را واجب القتل تشخیص داده منتظر فرصت میشود روزی در حالی که حاجی ملا تقی در محراب مشغول نماز بوده غفلت بر وی تاخته او را بقتل میرساند.

این واقعه در زمستان سال ۱۲۶۳ هجری قمری در قزوین روی داد بدیهی است قتل چنین مجتهدی در شهر هیجان و انقلاب عظیم برپا نموده و به سابقه اختلاف عقیده و مباحثات طولانی قره العین با وی انظار عموم در این حادثه یک جهت متوجه قره العین شده همه او را محرک و مسبب

قتل عمومی خود میداندند از این روزندگی او و یارانش به خطر افتاد چنانکه نویسنده نقطه الکاف می نویسد از این طایفه قریب ۶۰ یا ۷۰ نفر را بیگناه دستگیر نموده انواع مشقات بر آنان وارد میکنند و از جمله اصحاب قره العین شیخ صالح عرب را چوب بسیار زده میخواهند داغ کنند که قاتل خود را به حکومت معرفی کرده با کمال صراحت حقیقت واقعه را شرح و اقرار بقتل مینماید مع الوصف قاتل مزبور را با چند نفر از پیروان قره العین که عبارت بوده اند از ملا ابراهیم محلاتی و شیخ صالح عرب و حاجی محمد علی که مرد بسیار فاضلی بوده و حاجی اسدالله نام پیر مردی میضی که از بستر بیماری بیرونش کشیده اند همه را زنجیر کرده در زمستان سرد روانه تهران مینمایند در این شهر قاتل فرار کرده و از باییه شده در اثر پافشاری صدر قزوینی شیخ صالح عرب را سر بریده حاجی اسدالله را نیز شهید میکنند و دو نفر دیگر را به قزوین برگردانیده به درختی بسته و مردم شهر جمع شده هر یک زخمی بآنان زده به فجیعترین وضع بقتل میرسانند این کشتار بنا بتصریح صبح ازل در رساله «مجمل بدیع در وقایع ظهور منبع» نخستین خونریزی است که از باییه در ایران بوقوع پیوسته است اما قره العین در بحبوحه این غوغا یعنی همان هنگام که مأمورین حکومت اتباع او را دستگیر و در تعقیب وی بوده اند شبانه بدستیاری چند تن از همکیشان موفق بفرار از قزوین از بی راهه بجانب خراسان روانه میگردد و ملا محمد شوهر وی نیز مقارن این ایام او را طلاق داده است.

در این هنگام ملا حسین بشرویه ملقب بباب الباب که از اعظام باییه و اول من آمن باب بوده برای تبلیغ در خراسان اقامت داشته و بر اثر اقدامات او آوازه ظهور جدید در آن سامان پیچیده و باییه عموماً بموجب توقعاتی که در دست است از جانب مولای خود مکلف به عزیمت به خراسان و پیوستن بباب الباب بوده اند و قره العین هم بهمین مناسبت با همراهان بجانب خراسان روانه شده و در قریه بدشت یک فرسنگی شاهرود بجماعتی دیگر از باییه که عازم خراسان بوده اند بر خورده و در این ضمن ملا محمد علی بارفروشی ملقب بقدوس که از حروف حی و سران معظم باییه بوده از خراسان وارد و در بدشت باصحاب مزبور پیوسته و با قره العین ملاقات میکند و باییه که در اینوقت از اکثر شهرهای ایران بجانب خراسان رو کرده و عده کثیری شده بودند پس از ورود قدوس در بدشت توقف میکنند و چون در همین اوقات بواسطه تبلیغات مؤثر باب الباب از خراسان غوغائی عظیم بر پا و علما و حکومت متعرض وی شده و او در شرف خروج از خراسان بوده است چنین بنظر میرسد که آمدن قدوس از خراسان و استحضار باییه از اوضاع آن سامان موجب شده باشد که این جماعت از رفتن به خراسان صرف نظر و در بدشت اقامت نموده باشند در اینوقت سران و برگزیدگان باییه که

عموماً آنجا بوده اند مجمع مهمی تشکیل داده و در باره حقایق آئین جدید بحث میپردازند و چون عوام بایبه تا آن زمان اعتقادشان نسبت به مولای خود از حدود باب امام بودن تجاوز نمیکرده و از چگونگی آئین باب بی اطلاع بوده اند قره العین مستور ماندن حقایق را از ایشان جایز ندانسته و روا نمیدارد عده ئی بی آنکه بکنه قضیه برخورد کرده و بآنچه منظور قائد این امر است پی برده باشند کور کورانه از آنها اطاعت کرده خود را در مهلکه اندازند از اینرو باصرار هر چه تمامتر در مجمع خواص میکوشد که بزرگان قوم را بقبول افشاء حقایق برای اصحاب و ادارد و بالاخره منطق قوی و روح حقیقت نواز او بر عقیده کسانی که معتقد بوده اند گفتن حقایق برای عوام زود و موجب تفرقه آنهاست فائق آمده همه صحت نظر او را تصدیق میکنند.

گویند قره العین در بدشت همه روزه از پس پرده برای جماعت بایبه و عظم و نطق های مهیج و غر ایراد میکرده است و روزی که تصمیم گرفته منظور خود را عملی کند بدو نفر از خواص خود دستور داده در ضمن نطق هنگامیکه او اشاره میکند با قیچی بندهای پرده ئی را که از پس آن سخن میگفته پاره کنند و در این روز در برابر جماعت کثیری از همکیشان که برای استماع نطق او مجتمع شده بودند بصحبت پرداخته فصاحت کلام و شجاعت فطری و صراحت لهجه او در افشاء، حقایق مجلس نطق او را شور و هیجان دیگری بخشیده بوده و در حالیکه با حرارت سخن میگفته ناگهان اعلام میکند که سید باب هماب قائم منتظری است که مطابق اخبار اسلام بشرع جدید و کتاب جدید ظهور نموده همانطور که همه فرستادگان الهی ناسخ آئین قبل خود بوده اند او نیز نسخ کننده قرآن و شریعت اسلام است برای دعوت مردم بسر منزل سعادت و وحدت و یگانگی قیام کرده.

در همین اثناء با اشاره وی پرده حائل نیز افتاده و چهره و اندام برازنده او در حالیکه همه را برادری و برابری و وحدت و اتفاق دعوت میکرده در برابر اصحاب هویدا میشود دیدن این منظره و شنیدن آن حقایق از زبان قره العین مستمعین را بوحشت و حیرت عمیقی دچار نموده بعضی چشم خود را میندند که دیدگانشان بر خسار زن نامحرمی نیفتد و جمعی از آن مجمع فرار کرده و عده کمی هم گفتار و کردار قره العین را بدیده قبول نگریسته و همه در میان حاضرین افتاده و مجلس برهم میخورد و عوام بایبه از این عمل نابهنگام و غیر مأنوس قره العین بشدت انتقاد کرده و شکایت او را بنزد قدوس که در آن مجمع حاضر نبوده برده و قدوس هم پس از مباحثه ئی که در حضور اصحاب با قره العین در این باب نموده گفتار و کردار ویرا تأیید کرده همه ساکت و آرام میشوند و باین ترتیب در

اثر تهوور و فداکاری بیمانند قره العین در راه بیداری قوم که در آن احتمال همه گونه خطر برای خود او و اصل امر میرفت باقیمانده اصحاب نیز بر حقایق آئین جدید پی پرده با درک حقایق تازه و ایمان راسخ عازم فداکاری در راه نشر آئین خود شده اند.

و اما از واقعه بدشت در عین اینکه عالیترین نتیجه ئی که مد نظر دقیق و نکته سنج قره العین بود گرفته شد حربه ئی هم بدست دشمنان بایه افتاد که بر آنچه آنجا گذشت پیرایه ها ببندند و نسبت های ناروا بر خلاف حقیقت و انصاف بیایه دهند و بالجمله حقیقتی را که در آنجا بیان کرد و آن دعوت بسوی وحدت و یگانگی و برابری بود دشمنان این طایفه چنین تعبیر کردند که آنان باشتراک در اموال و زنان معتقدند و حال آنکه قطع نظر از اینکه سران بایه بتصدیق دوست و دشمن از علماء پرهیز کار آئین اسلام بوده اند یک نظر اجمالی به کتاب بیان و دیگر آثار سید باب خواننده را متوجه میسازد که نه تنها چنین توهمی درباره این طایفه نارواست بلکه تزییقاتی که در روابط و حشر و نشر زنان و مردان بایکدیگر قائل شده اند بطلان این اتهامات را مدلل و عرض ورزی تهمت زندگان را نیکو آشکار میسازد و هم طرز عمل و فداکاری و جانبازی اصحاب فداکار باب عموماً قهرمان این داستان خصوصاً که با قطع علاقه از خویشان و بستگان و بی اعتنائی به مال و منال دنیا و پشت پا زدن بجاه و مقام تا آخرین نفس در راه اثبات و اعلائی امر آئین ایستادگی کرده دیگر مجالی برای اعتنائی باقوال دشمنان این قوم باقی نگذاشته و سرگذشت جانسوز این نادره گیتی بخودی خود بهتر و بزرگترین مبطل اقوال بی اساس آنان تواند بود باری اجتماع بزرگ و تاریخی بدشت در نیمه اول سال ۱۲۶۴ هجری قمری پایان یافته قره العین باتفاق قدوس و سایر همکیشانش روانه مازندران شده تا اراضی هزار جریب با آنها بوده در اینوقت اهالی قراء و قصبات آن سامان آنان را سنگسار کرده اموالشان را بیغما میبرند و از اینجا قره العین بنور مازندران جهت تبلیغ روانه شده و قدوس و همراهانش عازم بارفروش شده و پس از واقعه بدشت ظولی نمیکشد که باب الباب هم از خراسان به مازندران وارد شده و بایها که بنا بود در خراسان بوی ملحق شوند در اینجا باو پیوسته و جنگ معروف قلعه طبرسی که میان آنان با قوای دولتی رخ داده آغاز و منجر به مقاومت دلیرانه اصحاب باب و سرانجام کشتار و حشیانه ایشان میشود که تفصیل آن در تواریخ قرن اخیر مسطور و از موضوع بحث ما خارج است.

اما قره العین پس از یک سلسله تبلیغات مؤثر در صفحات نور عازم بارفروش گردیده بقدوس

ملحق گشت و در اینجا میرزا یحیی نوریمعروف بصبح ازل را ملاقات کرده و چنانکه نویسنده نقطه الکاف مینویسد بدستور قدوس صبح ازل را بجائی که مأمور بوده برده و ظاهر آنستکه قره العین از آنجا باز بنور روانه شده باشد و چون گرفتاری او چنانکه خواهد آمد در نور بعد از واقعه مازندران واقع شده قدر مسلم آن است که وی در تمام طول جنگ طبرسی که نزدیک به ۹ ماه یعنی از شوال ۱۲۶۴ تا اواخر جمادی الثانیه ۱۲۶۵ باشد در صفحات مختلف مازندران پنهان و آشکارا بتبلیغ و دعوت مردم اشتغال داشته است.

در این مدت صبح ازل را هم مکرر ملاقات کرده و عاقبت پس از خاتمه جنگ طبرسی در نور بدست اهالی دستگیر^(۲) و بتهران اعزام شده در خانه محمودخان کلانتر محبوس گردیده محبس قره العین در این خانه اطاقی بوده در بالا خانه بسیار مرتفعی که راه بجائی نداشته و از نردبان بلندی که وسیله عبور و مرور آن بوده در مواقع احتیاج آمد و شد مینموده و او که ضمن چند سال ظهور باب آئی از تبلیغ و دعوت مردم فارغ نمیشست و در این راه دائماً در تلاش و از شهری به شهر دیگر میرفت و بقول خود باو و دراز عشق بشور میافکند از این پس تا پایان عمر در گوشه تنهائی روح بلند و دل پر شورش دیگرانیس و مونسى جز یاد محبوب خود نداشته و بیشتر اوقات را بخواندن مناجات و ادعیه گزرانیده گاه نیز از تاثرات خاطر پرهیجان و قلب سوزان خود چکامه و غزله پرداخته آثار و اشعار جاویدان خود را بوجود آورده و در همه حال باخدای خود در راز و نیاز و تسلیم صرف در بارگاه قدس اوزبان دلش بدین بیان ناطق بوده:

اگر آن صنم ز سرستم پی کشتتم بنهد قدم لقد استقام بسیفه و لقد رضیت بمارضی

و گاه طایر بلند آشیان فکر و اندیشه اش نظری بخاک نشینان گمگشته در وادی ضلالت و بدبختی افکنده دلش بسرگشتگی آنان سوخته همه را باین ندا بسرمنزل سعادت رهبری کرده:

بگذر منزل ما و من بگزین بملک فنا و وطن فاذا فعلت بمثل ذالفلقد بلغت بما تشاء

و زمانی مناعت نفس و استغنائی طبع بیمانندش طعنه بتاجداران زده چنین سروده:

تو و تخت و تاج سکندری من و رسم و راه قلندری اگر آن خوش است تو در خوری و گر این بد است مراسزا

و گاهی چنان پرتوانوار شمس حقیقت را در آئینه مصفای وجود خود منعکس دیده که از تماشای آن خود پرستی آغاز کرده و گفته است:

من شدم از مهر تو چون ذره پست
تا بسر زلف تو دادیم دست
وز قدح باده عشق تو مست
تا تو منی من شده ام خودپرست
سجده گه من شده اعضای من

و گاه از اعماق دل سوخته خود ندای دلربای عشق را بگوش جهانیان رسانیده همه را پیوستن بدریای وحدت دعوت و در عین حال آنان را از مخاطرات عظیم این راه آگاه نموده از تن پروری و تن آسائی در راه رسیدن بمقصود بر حذر داشته:

عشق بهر لحظه ندا میکند
هر که هوای ره ما میکند
بر همه موجود صدا میکند
گر حذر از موج بلا میکند
پانتهد بر لب دریای من

و زمانی سخنان خویش را از قالب شعر بدر آورده بلسان مناجات بزبان شیرین فارسی که نمونه هائی از آن در این مجموعه نقل میشود با محبوب خود راز و نیاز کرده و گاهی هنرمندی و قدرت خود را بنوعی دیگر جلوه داده خطب و مناجاتهای غرابزبان عربی انشاد و برای یاران و دوستان دور و نزدیکش فرستاده که بعضی از آنها بخط او در دست است و از شور و سوز درونی وی و هدایت مردم و تشویق همکیشان بمقاومت و پایداری و جانفشانی در راه اعلای کلمه حق حکایت دارند و بدین طریق روزگار میگذرانیده تا سال ۱۲۶۶ قمری فرارسیده و در اوایل آن روح افسرده اش **از بشارت طلوع صبح ازل** نیروی تازه گرفته هیجان و التهابش روز افزون شده.

بدین توضیح که میرزا یحیی نوری که در این هنگام جوان نوزده ساله ئی بوده و قره العین او را در نور ملاقات کرده بود بر اثر وصول نوشتجات و آثارش بسید باب از جانب وی بجاننشینی برگزیده شده بصبح ازل ملقب میگردد و باب بشارت ظهور او را بیکایک اصحاب خود داده همه را به پیروی وی طی توقیعات متعدد توصیه و او را ثمره درخت آئین خود که به خون قدوسها آبیاری شده بود معرفی مینماید و اینجا است که بارور شدن این درخت مقدس بلبل دستانسرایی معروف آن یعنی قره العین را به نغمه سرائی واداشته در بشارت این ظهور گفته:

که شد شام غم صبح عشرت رسید
بعشاق دلخسته بر زن صلا
جمال خدائی هویدا شده
از این مزده خوشوقت رب اعلاست

بخلق جهان ساقیاده نوید
بغمدیدگان ده تو جام صفا
که عین ظهور ازل آمده
باین مزده گر جانم فشانم رواست

تا آنجا که میگوید:

ثمرخواندت از لطف رب بیان
شجر از ثمر میشود جلوه گر
همه سر پنهان حق دیده شد

چو نور جمال تو آمد عیان
مراد از شجر نیست غیر از ثمر
بیان از تو تکمیل گردیده شد

و پیشگوئی عجیب او را که بعد ها ضمن فتنه هائی که در این آئین نو بنیاد رخ داد و تنها وجود صبح ازل مانع اضمحلال اساس آن گردید این بیت بخوبی حکایت دارد:

نبودی در عالم ز ایمان نشان

نبود ار وجودت نبودی بیان

و دنباله منظومه را بدینگونه ادامه داده:

عدم چون کند وصف ذات قدم
منزه تو هستی ز تحمید من

کجا من کجا وصف ای محترم
همه شرک محض است توحید من

اما از عمر شادمانی عمومی بایه در این باب چند ماهی بیش بگذشته که شعبان هزار و دو بیست و شصت و شش فرارسیده و در بیست و هفتم آن سید باب در تبریز بقتل میرسد و قره العین که در طول شش سال و کسری ظهور باب با شهر بشهر و کوبکوب گشتن ها یکبار هم بظاهر چشمش بر خسار مولای خود نیفتاده بود بهجران ابدی او گرفتار و قلب حساسش مجروح و داغدار میگردد و سوز درون خود را با مثال این اییات ابراز داشته:

چو زلفت کرده عالم را پریشان
که شاید بشنوم افسانه تو

فراق رویت ای سلطان خوبان
بهر بزمی در آیم همچو طفلان

پس از این قره العین دو سال بقیه عمر خود را نیز مانند ایام گذشته در گوشه زندان بسر برده و در تمام این مدت از مراوده و حتی مکاتبه با یارانش بکاممنوع بوده چنانکه عزیه خانم^(۵) خواهر بزرگ صبح ازل که بسیار طرف توجه و عنایت قره العین بوده برای مکاتبه و رساندن مطالب خود بوی خواهر خردسال خود فاطمه خانم را که در آن تاریخ هشت نه ساله بوده بخانه کلانتر نزد قره العین میفرستاده و نامه های خود را درون جیبی که در زیر لباس طفل مخفی بوده نهاده و بدینوسیله بوی میرسانیده و بهمین ترتیب هم مراسلات و نوشتجات او را دریافت میکرده که بعضی از آنها بخط قره العین اینک نزد بازماندگان بانوی یاد شده موجود است.

خاطره ئی که فاطمه خانم از این ایام داشته و آنرا برای بستگانش بیان نموده اینستکه در یکی از روزها قره العین که برای انجام کاری از بالا خانه پائین آمده بود هنگام بازگشت بجایگاه خود در بالا رفتن از نردبان بلند رنج فراوان دیده و محمود خان کلانتر را نفرین کرده است.

مقارن این ایام خانواده حجت زنجانی که پس از قتل حجت و کشتار دسته جمعی بایه در زنجان از طرف دولت دستگیر شده و آنها را در سر طویله خانه سید ابوالقاسم امام جمعه زنجان بناگوارترین وضعی منزل داده بودند از طرف حکومت وقت تهران احضار شده و پس از ورود آنها را بخانه محمود خان کلانتر میفرستند بانو سلطان خانم عیال حجت وقتی بقره العین میرسد بیحد منقلب شده و قره العین او و فرزندان و کودکان پا برهنه و رنج دیده اش را چون جان در آغوش کشیده همه را استمالت نموده دلداری میدهد. و اهمیت فداکاری حجت و رنجی را که در راه اثبات عقیده متحمل شده اند گوشزد آنان میکند، این قافله ستمدیده تا هنگام خروج از تهران بامر دولت و روانه شدن بشیراز مدت چهل روز در خانه کلانتر از فیض محضر قره العین بهره مند و رنج خاطر افسرده را بزیارت وی تسکین میداده اند و تنها زمانی هم که قره العین در مدت طولانی حبس خویش پیرامون خود همزبانی میدیده همین ایام بوده است. اما از مسلمانان علما و فضلا برای محاجه و مباحثه بنزد وی میرفته و همه از کثرت تبحر و احاطه او بر علوم در شگفت میشده اند مسیو نیکلا در کتاب خود شرح مباحثه حاجی ملا علی کنی و حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی را با قره العین ذکر نموده و مینویسد این مباحثه بامر میرزا آقا خان نوری صدر اعظم صورت گرفته و عاقبت هم همین دو مجتهد حکم تکفیر و قتل او را داده اند.

روزگار قره العین بنحوی که اشاره شد میگذشته تا قضیه تیراندازی سه نفر بابتی بناصرالدین شاه در نیاوران شمیران پیش آمده که تفصیل آن در تواریخ مسطور است و مجمل آن اینستکه در روز یکشنبه ۲۸ شوال ۱۲۶۸ هجری قمری سه نفر از بابتی ها در قریه نیاوران مترصد آمدن شاه شده وقتی او با همراهان از قصر خارج میشود بعنوان تقدیم عریضه جلو آمده وی را هدف تیر طپانچه قرار میدهند ولی تیرها کارگر نشده همراهان شاه رسیده و او را از خطر نجات میدهند و چون در استنطاق و تحقیقاتی که بعمل میاید معلوم میشود حمله کنندگان بابتی بوده اند دولت بتعقیب و دستگیری بابتیه پرداخته و عده زیادی از اعظم آنان از قبیل شیخ علی معروف به عظیم و حاجی سلیمان خان و آقا سید حسین کاتب و حاجی میرزا جانی کاشانی و ملا عبد الکریم قزوینی را دستگیر نموده و پس از استنطاق آنها بزرگان مملکت تصمیم میگیرند بمنظور آنکه دست همه مردم بخون این طایفه آغشته شود هر یک را به دسته و صنفی بسپارند که بهر نوع بخواهند آنان را بقتل رسانند و بدین ترتیب دستگیرشدگان در سلخ ذیقعد ۱۲۶۸ هجری قمری در تهران بجمعیتترین وضعی که تاریخ نظیر آنرا کمتر نشان داده کشته میشوند که شون قتل قره العین هم متعاقب این کشتار دسته جمعی رخ داده ماقبل از تحصیل آن بمناسبت ذکر این واقعه و فرارسیدن صدمین سال شهادت آن فداکاران جانباز که تا آخرین نفس در عقیده خود ثابت قدم مانده و با خون خویش شهادت بر اثبات رأی و علو درجه ایمان خود داده اند جریان قتل هر یک را از روی ناسخ التواریخ عینا در اینجا نقل نموده سپس بحال و کار قره العین میپردازیم.

مؤلف تاریخ مزبور پس از ذکر واقعه تیراندازی و دستگیری بابتیه مینویسد:

این هنگام علمای بلد و چاکران در گره از حضرت شاهنشاه خواستار شدند که هر کس این مردم مرتد را که مخرب دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه اسلام اند بدست خویش سر برگیرد او را ثواب جهاد اکبر باشد بهتر آنست که شاهنشاه داد خواه هر یک از ایشانرا بدست طایفه ئی از مردم بسپارد تا عرضه هلاک و دمار سازند و در این ثواب انباز باشند و دیگر اینکه این جماعت بدانند که تمامیت مردم ایران در خون ایشان شریک اند و صدر اعظم نیز خط قبول بر این منشور گذاشت لاجرم ملا شیخعلی را روز چهارشنبه سلخ ذیقعد علمای شهر حاضر کردند و دیگر باره عقاید او را فحص نمودند و او را کافر و ملحد یافتند و بقتل او شتافتند و سید حسن خراسانی را بشاهزادگان سپردند تا همه گروه او را با تیغ پاره پاره کردند و ملا زین العابدین یزدی را مستوفی المالک و دیگر مستوفیان بصدمات مستوفی متوفی داشتند و ملا حسین خراسانی را شاهزادگان نظام الملک و میرزا

سعید خان و اتباع وزارت دول خارجه مقتول ساختند و میرزا عبدالوهاب شیرازی که در بلده کاظمین یک چند روز خویش را بدعوت طریقت میرزا علیمحمد باب میگذاشت و فقها از آن بلده بطرد و منعش اخراج کردند بدست جعفر قلیخان برادر صدراعظم و فرزندان او میرزا علیخان و موسی خان و ذوالفقار خان مقتول شد و ملا فتح الله قمی ولد ملا علی صحاف که بدن مبارک پادشاه را زخم گلوله جراحات کرد فرمان رفت تا در نیاوران بدن او را از چند جای سوراخ کردند و بن شمع فرو دادند و شمعهها را برافروختند در اینوقت حاجی علیخان فراشباهی حاجب الدوله پشت او را هدف گلوله ساخت و فراشانش با کارد و دشنه پاره پاره کردند و شیخ عباس طهرانی را امرای در بار و خوانین والا تبار بکشتند و محمد باقر نجف آبادی را که باقرار و اعتراف خویش در مقاتلت مازندران و زنجان باجماعت بایه حاضر بوده پیشخدمتان حضور پادشاه تباه ساختند و محمد تقی شیرازی را اسدالله خان میرآخور و رایضان و خدومه باربند پادشاهی مأخوذ داشته نخستین نعل اسب بر پای او بستند و از آن پس با تخماخ و میخ سر و تنش را در هم شکستند و محمد نجف آبادی را ایشک آفاسی و جارچی باشی و نسقچی باشی و اتباع ایشان مقتول ساختند و میرزا محمد نیریزی را که در نیریز و مازندران و زنجان باتفاق جماعت بایه رزم داده بود میرزا محمد سرکشیک و یوزباشیان و غلام پیشخدمتان نابود نمودند و محمد علی نجف آبادی را بدست خمپاره چیان سپردند تا نخست چشم او را برکنند و آنگاهش بر خمپاره بسته آتش در زدند و سید حسین یزدی را عزیز خان آجودانباشی و میران پنجه و سرتیبان و سرهنگان مقتول ساختند و آقا مهدی کاشی را نیز فراشان بقتل آوردند و میرزا نبی دماوندی را به مدرسه دارالفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شده پاره پاره کردند و میرزا رفیع نوری را سوار نظام از پای در آوردند و میرزا محمود قزوینی را جماعت زنبور کچیان به هدف زنبورک بستند و جسدش را با کارد و دشنه از هم باز کردند و حسین میلانی را که دیهی از توابع اسکو است و جماعت بایه او را مکنی بحضرت اباعبدالله نموده بودند سر بازان افواج بحکم نیزه پیش کشتند و ملا عبدالکریم قزوینی را جماعت توپچیان که حاضر رکاب بودند مقتول ساختند لطفعلی شیرازی را جماعت شاطران عرضه هلاک و دمار ساختند و نجف خمسه را به مردم شهر سپردند تا با چوب سنگ زمین را از خونس لعل رنگ تا از پای در آمد و محمد باقر قهبایه را آقایان قاجار باتیغ آبدار بختاک افکندند و صادق زنجانی ملازم ملا شیخعلی که روز نخست در پای اسب شاهنشاه از پای در آمد فرمان رفت تا جسد او را چند پاره کرده و از دروازه های شهر بیابوختند و حاجی سلیمانخان را که خانه اش محط رجال بایه بود باتفاق قاسم نیریزی که خود را وصی سید یحیی میدانست بر حسب فرمان آقا حسن نایب فراشخانه بدار الخلافه طهران آورده و بدن

ایشان را سوراخهای فراوان کرده و بن شمع در برده شمعها را بیفروخت و اهل طرب را حاضر کرده با ایشان از ارک سلطانی بمیان شهر و بازار عبور داد و مردم شهر صغیر و کبیر زبان بلعن و نفرین میگشودند و از بام و در بر سر ایشان خاک و خاکستر به باریدند بدینگونه طی مسافت کرده در بیرون دروازه شاهزاده عبدالعظیم فرایشان دژخیم حاضر شده تن ایشان را بچهار پاره کردند و از چهار دروازه بیاویختند و قره العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی که از این پیش در قضیه های جماعت باییه مسطور افتاد بعد از قلع و قمع باییه از مازندران او را بطهران آورده به محمود خان کلانتر شهر سپردند تا نیک بدارد تا کنون یکسال^(۶) در خانه او محبوس بود و با اینهمه گاهگاه کلمات ناصواب از وی اصغامیرفت در اینوقت او را از سرای محمودخان بیرون فرستاده بجهان دیگر جای دادند.

این عده ۲۸ نفری که نامشان در تاریخ مزبور و دیگر تواریخ ثبت است معاریف باییه بوده اند و عده زیاد دیگر از این طایفه را در این گیر و دار و در گوشه و کنار به اشد عذاب کشته و حتی گاهی اشخاص غیر بایی را هم با غراض دیگر به این نام بقتل رسانیده اید اما سرانجام کار قره العین این است که در همان اوقات که باییه تحت تعقیب و استنطاق در آمده بودند او را نیز به نیاوران برده استنطاق میکنند وی با کمال صراحت عقیده خویش را اظهار داشته و وفاداری خود را بآئینی که مبعوض دولت و ملت بوده بی پروا ابراز مینماید.

کنت دو گبینو مؤلف کتاب فلسفه و مذهب در آسیای وسطی در کتاب خود در این باب شرحی نوشته که ترجمه آن این است «یک روز صبح محمود خان از اردوی سلطنتی بازگشت و داخل اندرون شد و پس از سلام و احترامات لازمه به قره العین گفت خبر تازه خوشی برای شما آورده ام قره العین تبسمی کرده و با کمال شتاب گفت من آنرا میدانم و احتیاج بگفتن شما ندارم محمود خان گفت شما ممکن نیست بدانید قضیه از چه قرار است زیرا این یک امری است که صدراعظم مرا مأمور کرده بشما اعلام نمایم و تردیدی ندارم که سلا متیتان در آن است و آن این است که شما را به نیاوران میبرند و میبرند قره العین آیا شما بایی هستید شما فقط جواب میدهید نه آنها با اینکه یقین دارند بایی هستید مایل اند بیش از این از شما جوابی نشنوند و امیدوارند یک چند شما بحالت انزوا زندگی کرده با مردم صحبت نکنید و مستخلص شوید.

قره العین گفت قضیه اینطور نیست که شما نقل میکنید بلکه بهتر از آن است که خبر میدهید ولی خودتان از آن آگاه نیستید قضیه اینستکه فردا ظهر خود شما که کلانتر هستید مرا زنده خواهید

قره العین گفت قضیه اینطور نیست که شما نقل میکنید بلکه بهتر از آن است که خبر میدهید ولی خودتان از آن آگاه نیستید قضیه اینستکه فردا ظهر خود شما که کلانتر هستید مرا زنده خواهید سوزاند و من چنانکه آرزوی من است یک شهادت درخشانی بخدا و بحضرت خواهم داد.

محمد خان متحیرانه گفت شما در این اندیشه نباشید قضیه چنین نیست زیرا محققا شما از آنچه میخواهند امتناع نخواهید کرد و البته هواخواهان شما هم بگفتار شما اطاعت خواهند کرد این چه خیالی است میکنید قره العین بایک وضع جدی گفت:

«امیدوار نباشید که من آنی ولو بظاهر هم باشد عقیده خود را انکار کنم آنهم برای یک امر پوچ و مهمل که یک کالبد موقتی بی قدر و قیمت را چند روز بیشتر حفظ کنم نه اگر از من بپرسند و البته خواهند پرسید من سعادت مندم که حیات خود را در راه خدا بدهم و تو محمود خان حالا آنچه را که بتو میگویم و فردا مرگ من بتو ثابت خواهد کرد که ترا فریب نداده ام گوش بده اربابی که تو باو خدمت میکنی پاداش خدمت ترا نخواهد داد بلکه برعکس تو بحکم ظالمانه او با کمال بیرحمی تلف خواهی شد پس سعی کن که قبل از مرگ روح را بشناسائی حقیقت پرواز دهی»

بنابراین آنچه نقل شد وقتی قره العین در استنطاقی که از او بعمل آمد صراحه عقیده خود را بیان کرد او نیز باید بسرنوشت دیگر همکیشان خویش برسد ولی جریان قتل وی مانند آنان آشکار نبوده بلکه شبانه او را از خانه کلانتر بیباغ ایلخانی^(۷) برده با شتاب بقتل میرسانند.

در کیفیت کشته شدن او اقوال مختلف گفته و شنیده شده بهمین مناسبت صبح ازل هم در پاسخ پرفسور ادوارد براون در رساله مجمل بدیع چنین نوشته: «و آن مظلومه ط^(۸) را از حبس شب طلبیدند و بهمین اختلاف رواة چنانچه شنیده اند به شهادت رسانیدند اصل آن نزد مباشرین است و حکم دهندگان آن ایام والده شاه و فراشباشی و صدر اعظم بودند البته اختلافات سابق ایام را میدانند هکذا در این ایام هم چنین است محقق امری بیان نتوان نمود چرا که باختلاف میگویند چنانچه بعضی روایت نموده که در باغی ریسمان بحلقومش بسته کشیدند.»

مسیو نیکلا در فصل دوازدهم کتاب خود داستان آن شب و کیفیت قتل قره العین را از قول اهل خانه کلانتر و برادرزاده او مشروحاً بیان کرده که چون قول مشهور هم در این موضوع همان است تا قسمتی از ترجمه آنرا عیناً در اینجا نقل میکنیم:

یکی از زنان مسلمان خادمه خانه کلانتر اقامت قره العین را در آن خانه چنین نقل میکند:

محبوس هنگام سحر بلند میشد در صورتیکه همه اهل خانه در خواب بودند وضو میگرفت و آهسته دعا و مناجات میخواند روزها هرگز از اطاق بیرون نمیآمد و آنرا با نهایت دقت پاک نگاه میداشت و هیچکس را نمیپذیرفت مگر اینکه قبلا اجازه داشته باشد. با اینکه در اطاق خود تنها بود همیشه مثل اینکه در میان یک جمعیتی است مقید پوشیدن لباس بود و نهایت احتیاط را در طرز رفتار و کردار خود داشت گاهی نیز در اطاق قدم میزد و دعا میخواند زنانی که بدیدن او می آمدند پس از درخواست اجازه مرخصی همه فریفته جمال و فصاحت بیانش میشدند همه مطیع و از او تمجید میکردند.

بالاخره شبی بر حسب معمول از اطاق بیرون آمد من بیدار بودم رفت در حیاط و تمام بدن خود را شست و برگشت باطاق و از سر تا پالباس سفید پوشید و در حال زمزمه عطر بخود میزد هرگز من او را اینطور شاد و بشاش ندیده بودم از تمام زنانی که در این خانه بودند دیدن کرد و معذرت خواست که اگر زحمتی به آنها داده یا خطائی از او سرزده او را ببخشند و درست مانند کسیکه میخواهد مسافرت کند رفتار میکرد همه از طرز رفتار امروزه او متعجب شده و از یکدیگر میپرسیدیم این رفتار یعنی چه و مقصودش چیست؟

چون شب شد چادری پوشید و کمر آنرا بست و چارقدی مانند کمر بند بکمر بست و بعد چاقچور پوشید و در حین اشتغال باین کارها بقدری خندان بود که ما بی اختیار بگریه افتادیم زیرا که ما همه بواسطه مهربانیها و محبت هائی که کرده بود او را دوست میداشتیم ولی او با خنده بما گفت امشب یک سفر بزرگ و بسیار طولانی خواهم کرد. در همین موقع در خانه را زدند گفت بروید باز کنید مرا میخواهند در باز شد و کلانتر آمد و رفت باطاق او و گفت بیائید خانم شما را میخواهند گفت بله من میدانم و خوب میدانم نسبت بمن چه خواهند کرد اما خوب فکر کنید روزی هم خواهد آمد که اربابت ترانیز خواهد کشت این پیش گوئی کمی تحقق پیدا کرد پس همانطور که لباس پوشیده بود باکلانتر بیرون آمد و ما ندانستیم که او را بکجا میبرند و فردای آنروز فهمیدیم که او را کشته اند.

یکی از برادرزاده های کلانتر راجع بقتل قره العین تفصیل زیر را حکایت میکند وقتی که حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملا علی کنی فتوای قتل حورای بابی را نوشته و برای شاه فرستادند

شاه امر بکشتن او داد قضیه محرمانه و فقط دو نفر از کارکنان دولتی میدانستند چند روزی بود که عمومی من امر کرده بود که با دقت مواظب پلیس باشم و بتوسط گشتی های زیاد که کاملاً اطمینان داشته باشم که پلیس ها در سر پست خود حاضرند یانه و اعلان کردند که هیچکس پس از سه ساعت از شب گذشته حق بودن در کوچه را ندارد در این شب بمن امر شد که یک دسته پلیس را از خانه کلانتر تا باغ ایلخانی ردیف قرار دهم من کسان خود را پنهان کرده بودم و بآنها امر دادم که هر کس از اعضاء و کارکنان ما نباشد فوراً دستگیر و بکشتند چهار ساعت پس از غروب آفتاب کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازمه را بجا آورده ام یا نه و نظر باطمینانی که باو دادم مرا برد بخانه تنها در اندرون داخل شد و بلافاصله با قره العین برگشت و پاکت مهر کرده بمن داد و گفت باید این زن را ببری بیاغ ایلخانی و به عزیز خان سردار تسلیم نمائی و رسید بگیری اسبی آوردند قره العین را سوار کردم اما از ترس اینکه مبادا بایبها از واقعه خبردار شوند شغل خودم را روی سر او انداختم که هر کس او را ببیند خیال کند مرد است.

با یک مرکب تمام مسلحی براه افتادیم و در وسط کوچه ها میرفتیم اما با وجود تمام احتیاطات لازمه که بعمل آورده بودیم و با وجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند یقین دارم که اگر بما حمله میشد تمام افراد ما فرار میکردند زیرا که بایبها بقدری ترس و وحشت در توده تولید کرده بودند که حدی بر آن متصور نبود.

همین که داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم محبوس را در اطافی گزاردم که در دالان دم درب باغ بود و به سربازان امر کردم بدقت پاسبان درب باشند بعد رفتم طبقه اول عمارت برای دیدن سردار او تنها بود و انتظار ورود مرا میکشید نامه را باو دادم خواند و گفت کسی ملتفت نشد که اسیر کیست؟ گفتم هیچکس در کوچه نبود خواهش میکنم رسید آنرا بمن بدهید گفت نه تو باید در اجرای قتل حضور داشته باشی بعد رسید خواهم داد.

پیشخدمت ترکی داشت صدازد جوانی بود خوش صورت سردار تعریف زیادی از او کرد و گفت: مدت زیادی است که تو در خدمت من هستی و من به طوریکه باید توجهی بتو نکرده ام اما من ترا دوست دارم و میخواهم گذشته را تلافی کنم و بتو پاداشی بدهم عجلتاً بگیر این بیست اشرفی را و هر طور دلت میخواهد خرج کن عنقریب یک شغل خوبی برای تو تهیه خواهم کرد فعلاً این

دستمال ابریشمی را بگیر و با این افسر برو پائین او تو را باطاقی خواهد برد که یک زن کافری در آنجا است و مؤمنین را از طریق اسلام بر میگردداند با این دستمال او را خفه کن البته خدمت خوبی است بخدا میکنی و من نیز به تو پاداش خوبی خواهم داد. پیشخدمت تعظیمی کرد و بامن براه افتاد و من او را بردم باطاق دیدم محبوس بسجده افتاده و دعا میخواند پیشخدمت جوان بر آن شد که مأموریت خود را انجام دهد قره العین سراز سجده بلند کرد، نگاه عمیقانه باو کرد و گفت:

ای جوان حیف است دست تو بآدم کشی آلوده شود. نمیدانم این کلام چه تأثیری در روح این جوان کرد که مانند دیوانگان پا بفرار گذارد من هم دنبال او دویدم و باهم رسیدیم نزد سردار پیشخدمت گفت غیر ممکن است که من این کار را انجام دهم البته میدانم از مرحمت شما محروم خواهم شد و بدست خود اسباب بدبختی خود را فراهم میکنم معهذ انمیتوانم با این زن دست بزنم.

عزیزخان با تغییر او را از پیش خود راند و چند ثانیه فکر کرد بعد یکی از سوارانش را احضار کرد که مدتی بود مغضوب واقع شده و برای تنبیه بخدمات آسپزی مشغول بود و چون حاضر شد بطور و دوستانه باو تغییر کرد و گفت: خوب پدرسگ دزد گمان میکنم تنبیه تو کافی باشد البته عاقل شده ای و بعد از این با فکر کار میکنی و دست از دیوانگی خواهی کشید و مورد التفات من میشوی میدانم در این مدت خیلی سختی کشیده ئی و بتوبد گذشته است بیا این استکان عرق را بگیر و بخور بتوا اجازه میدهم پس از آن دستمال تازه باو داد و همان امری که بچوان ترک کرده بود تجدید کرد باهم رفتیم باطاق بمحض ورود خود را روی قره العین انداخت و دستمال را بدور گردنش پیچید چندین دفعه بسختی کشید تا بالاخره نفس او قطع شد بیچاره زن بزمن افتاد دوباره یک زانویش را پشت او گزارده و دستمال را با تمام قوت کشید و مثل اینکه از عمل خود میترسید و مهلت جان دادن به او نداد و بفوریت جسدش را بلند کرده و برد تا عقب دیوار یخچال و در حالتی که هنوز کاملاً جان نسپرده بود در چاه انداخت سردار نوکران را صدا کرده باعجله چاه را پر کردند که سفیده صبح نزدیک بود.

این شرحی که از چگونگی قتل قره العین گفته و شنیده شده و بدین ترتیب شمع فروزانی که در راه هدایت بشر بر افروخته بود در آن شب ظلمانی یکباره سوخته و خاموش گردید و در آن هنگام که خاموشی طبیعت و تیرگی شب پرده بروی جنایات بشر کشیده بود جز دیده ناپاک دژخیمان سفاک کسی ناظر دقایق حیات پروانه بی پروای ما نبود و چنان با شتاب جسد نیمه جان او را در سیه چالی افکندند که بطرفه العینی آن گنج شایگان دانش و معرفت در زیر خاک پنهان شد و روح آن

شاعر انقلابی حساس و خطیب توانای سحر آفرین و مبارز شجاع بیباک و بارزترین نمونه عشق حقیقی و مظهر جمال و کمال و جامعتر بگوئیم شاهکار آفرینش که آفریننده توانا همه هنر خود را در رادر خلقت او بکار برده و او را نمونه کامل دست هنرنمای خویش قرار داده بود از قفس تن پرواز کرد و از شکنجه و آزار محیطی که برای هدایت آن برخاسته بود آزاد گردید.

قره العین رفت ولی آثار جاوید روح و فکر بلندش نام او را در ردیف بزرگترین فداکاران گیتی مخلد و جاویدان ساخته و اگر امروز که صدمین سال شهادتش فرارسیده نویسنده ناتوان گمنامی از او یاد میکند و بعلت پاره ئی قیود و ملاحظات قدر او را عامه مردم نشناخته اند در آینده نزدیک یعنی هنگامی که مردم از تنگنای پر غوغای جهان مادی و نکبت ماده پرستی آن بتنگ آمدند ناگزیر بعالی معنویات پناهنده شده و بارزش واقعی کسانی که در راه بق پرستی از همه چیز خود گذشته اند پی خواهند برد آنوقت از داستان زندگی و آثار لایزال او کتابها خواهند پرداخت و نویسندگان و گویندگان دانشمند حق ستار در باره شرح حال و آثار و افکارش داد سخن خواهند داد و ایران از عصری که تاریکی جهل و نادانی افق او را فرا گرفته بود چنین ستاره درخشنده ئی پرورده بخود خواهد بالید آری برای درک اهمیت مقام و ارزش قیام این نادره گیتی باید وضع محیطی را که او در آن نشو و نما نموده در نظر آورد یعنی یک قرن بعقب برگشته و زندگانی عمومی بانوان ایران را مطالعه نمود که همه در گوشه انزوا پرده نشین و عمر خود را در جهل و غفلت محض سپری کرده تحصیل دانش برای آنان عیب شمرده میشد و هنرشان در چشم و گوش بستگی بود مانند مرغ بال و پر شکسته ئی که بکنج قفس افتاده باشد از هر گونه سیر و عروجی ممنوع و از حقوق طبیعی خود محروم بودند (که آثار این محرومیت کم و بیش در زندگانی امروزی بانوان ایران هم نمودار است) در چنان محیط و با این اوضاع و احوال است که بانوی جوانی مانند قره العین با آنهمه فضایل و کمالات و بی آنکه هیچ سرمشق و نمونه ئی در کار خود داشته باشد قیام کرده به نیروی دانش و معرفت قیودی را که فقط جهل و تعصب و غفلت محیط بدست و پای او و هم جنسانش زده از هم گسیخته و بی پرده در تجلی گردیده با قیام فداکارانه خود عظمتی را که بزرگان جهان از روح زن حکایت میکنند آئینه وار جلوه گر ساخته است. کسانی که در تاریخ نهضت بایه و قیام شگفت آور پیروان فداکار باب مطالعاتی داشته باشند میدانند که این آئین چه فدائیان جانبازی داشته و چه بسا مردان فاضل و خردمند که در این راه جان در کف نهاده و با گذشتن از زن و فرزند و آوارگی بکوه و بیابانها و انگشت نمای خلق شدن و رقص کنان در آتش سوختن و دلیرانه پای دار رفتن ثابت کرده

اند که هیچ نیروئی قادر ببا داشتن آنان از طریقى که پیموده اند نبوده و قره العین چون با آن محیط از میان بانوان برخاسته نام خود را در دفتر اسامى این راد مردان ثبت کرده است قیام و اقدامش میان آنهمه فداکارى خارق العاده باز درخشندگى و جلوه دیگرى دارد و اگر از میان بانوان مغرب زمین زنان دانشمند، مخترع، صنعتگر، نویسنده، خطیب، سیاستمدار برخاسته و با توجه بمحیط آنان و همدوشى زنان در همه شئون با مردان آن اهمیت را ندارد که از میان یک خانواده مذهبى در صد سال پیش با آن همه موانع و قیود در نقطه ئى از کشور ما بانوئى مانند قره العین برخاسته و پرچمدار یک انقلاب خونین مذهبى گردد و در راه فداکارى تا آنجا سیر کند که دست بسپاری از مردان از خود گذشته روزگار بدامان عظمت مقام او نرسیدن باشد و با این قدرت بتواند علو روح و شایستگی بانوان را در انجام کارهای خطیر (که به وهم بعضی کوه نظران از آنان ساخته نیست) اثبات نماید.

امیدواریم انتشار این مجموعه خصوصا بانوان ایران را درس عبرتى بوده با دیدن عالیتترین نمونه روح زن بهتر بتوانند بودایى که خداوند در زوایای قلب آنها نهاده پی برند و استعداد و دایع خداداد را پیش از آنکه در راه خود آرائى بکار برند صرف آراستگى معنوی خویش نموده گذشته ها را جبران و مانند قهرمان ما مشعله دار هدایت جامعه شوند و با قیاس کار او در یک قرن پیش و نداشتن وسایل ببینند امروز با اینهمه تحولات و برداشته شدن موانع و مشکلات و وظیفه حقیقی آنان چیست مقدمه را در اینجا خاتمه داده بنقل آثار قره العین میپردازیم ضمنا خوانندگان گرامی را خاطر نشان میکنیم که آنچه در اینجا نقل میشود اندکی از بسیار آثار متفرق و پریشان اوست که در بین کتب و نوشتجات بایه پراکنده است و برای جمع آوری همه آنها و تحقیق بیشتر در کیفیت احوال و داستان زندگی وی فرصت و وسایل بیشتر لازم است که متأسفانه در اینوقت در دسترس نگارنده نبود و بهمین مختصر صرفا برای یاد آور شدن صدمین سال شهادت وی اکتفا شد امید است این مجموعه که گویا نخستین کتاب مستقلی است که در باره قره العین منتشر میشود منزله پی بنائی باشد که از این پس محققین و نویسندگان بزرگ بر آن بناهای محکم و استوار نهاده عظمت مقام قره العین را بهتر و نیکوتر آشکار سازند.

اشعار

هیچیک از آثار قره العین مانند اشعارش زبانزد خاص و عام نیست و بلکه شهرت او در میان عامه بواسطه ایات و غزل های جانسوز و جذاب است که اکثر فارسی زبانان آنها را از برداشته و در گنجینه خاطر ذخیره نموده اند و اشعار او که توانائی طبع و هنر گوینده را میرساند همه از شور عشق و سوز دل و هیجان خاطر او ساخته و پرداخته شده و از اینرو در دلها قهراً مؤثر افتاده است و آنچه ما در اینجا از اشعار او نقل میکنیم همه از میان نوشتجات و آثار قدمای بابیه که نزد بازماندگان آنان موجود است اخذ شده و بیشتر هم از آثار موجود در خانواده عزیزه خانم که با قره العین مرابطه و مکاتبه داشته استفاده گردیده و همه از سر چشمه طبع گوهرزای او تراوش کرده است و بدیهی است اشعار و آثار او منحصر بهمین ها نبوده و هم اکنون در نزد بابیه اشعار و مناجات و خطب زیادی از قره العین موجود است که باید بعداً جمع آوری شده و یکجا طبع و منتشر گردد.

چند مغایرت کنی با غمت آشنا منم
از همه خلق رسته از همگان جدا منم
شمس توئی قمر توئی ذره منم هبا منم
خوان مراقق توئی شاخه هندوا منم
خواجه با ادب توئی بنده بیحیا منم
دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم
چون بتو متصل شدم بیحد و انتها منم

در ره عشقت ای صنم شیفته بلا منم
پرده بروی بسته زلف بهم شکسته
شیر توئی شکر توئی شاخه توئی ثمر توئی
نور توئی تنق توئی ماه توئی افق توئی
نخل توئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی
کعبه توئی صنم توئی دیر توئی حرم توئی
شاهد شوخ دلبر گفت بسوی من بیا

طاهره خاکپای تو مست می لقای تو
منتظر عطای تو معترف خطا منم

جذبات شوقک الجمت بسلاسل الغم والیلا
 اگرآن صنم زسر ستم پی کشتتم بنهد قدم
 سحر آن نگار ستمگرم قدمی نهاد بیسترم
 لمعات وجهک اشرفتشعاع طلعتک اعتلی
 بجواب طبل الست تو ولا چوکوس بلا زدند
 من و عشق آنمه خوبرو که چوشد صلائی بلا
 نه چو زلف عالیه باراونه چو چشم فتنه شعاراو
 تو که غافل از می و شاهدی پی مردعابد زاهدی
 بمراد زلف معلقی پی اسب و زین مغرقی
 تو وتخت وتاج سکندری من و رسم وراه قلندری
 بگذر زمزل ما و من بگزین بملک فنا وطن
 چو شنید ناله مرگ من پی ساز من شد
 چه شود که آتش حیرتی ز نیم بقله طور دل
 پی خوان دعوت عشق او همه شب زخیل

همه عاشقان شکسته دل که دهندجان بره مولا
 لقداستقام بسیفسه فلقد رضیت بمارضی
 فاذا رأیت جماله طلع الصبح کانما
 زچه رو الست بریکم نرنی بزن که بلی بلی
 همه خیمه زد بدردلی سپه غم وحشم بلا
 بروینشاط و قهقهه شد فرو که اناالشهید بکریلا
 شده ناقه بهمه تن شده کافری بهمه ختا
 چه کنم که کافر جاحدی زخلوص نیت اصفیا
 همه عمر کافر مطلق ز فقیر فارغ و بینوا
 اگرآن خوش است تو در خوری و گراین بداست مراسزا
 فاذا فعلت بمثل ذالفقد بلغت بما تشا
 فمشی الی مهرولا و بکی علی هجلجلا
 فسککته و دککته متدکد کا متزلزلا
 رسداین صغیر مهمیمنی که گروه غمزده الصلا

تو که فلس ماهی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم

بنشین چو طاهره دمبدم بشنو خروش نهننگ لا

اگر بیاد دهم زلف عنبر آسا را
 و گر بنرگس شهلای خویش سرمه کشم
 برای دیدن رویم سپهر هر دم صبح
 گزار من بکلیسا اگر فتد روزی
 ای بسر زلف تو سودای من
 لعل لبث شهد مصفای من

اسیر خویش کنم آهوان صحرا را
 بروز تیره نشانم تمام دنیا را
 برون برآورد آئینه مطلا را
 بدین خویش برم دختران ترسا را
 وزغم هجران تو غوغای من
 عشق تو بگرفت سراپای من

من شده تو آمده بر جای من

گرچه بسی رنج غمت برده ام
 سوخته جانم اگر افسرده ام

زنده دلم گر چه زغم مرده ام
 زنده دلم گر چه زغم مرده ام

چون لب تو هست مسیحای من

گنج منم بانی مخزن توئی سیم سیم منم حاجب معدن توئی
دانه منم صاحب خرمن توئی هیکل من چیست اگر من توئی
گر تو منی چیست هیولای من

من شدم از مهر تو چون ذره پست وز قدح باده عشق تو مست
تا بسر زلف تو دادیم دست تا تو منی من شده ام خودپرست
سجده گه من شده اعضای من

دل اگر از تست چرا خون کنی ورز تو نبود زچه مجنون کنی
دمبدم این سوز دل افزون کنی تا خودیم را همه بیرون کنی
جای کنی در دل شیدای من

آتش عشقت چو برافروخت دود سوخت مرا مایه هر هست و بود
کفر و مسلمانیم از دل زدود تا بخم ابرویت آرم سجود
فرق نه از کعبه کلیسای من

کلک ازل تا بورق زد رقم گشت هم آغوش چو لوح و قلم
نامده خلقی بوجود از عدم بر تن آدم چو دمیدند دم
مهر تو بد در دل شیدای من

دست قضا چون گل آدم سرشت مهر تو در مزرعه سینه کشت
عشق تو گردید مرا سرنوشت فارغم اکنون ز جحیم و بهشت
نیست بغیر از تو تمنای من

باقیم از یاد خود و فانیم جرعه کش باده ربانیم
سوخته وادی حیرانیم سالک صحرای پریشانیم
تا چه رسد بر دل رسوای من

بر در دل تا ارنی گو شدم جلوه کنان بر سر آن کو شدم
هر طرفی گرم هیاهو شدم اوهمگی من شد و من او شدم
من دل و او گشت دلارای من

کعبه من خاک سرکوی تو مشعله افروز جهان روی تو
سلسله جان خم گیسوی تو قبله دل طاق دو ابروی تو
زلف تو در دیر چلیپای من

شیفته حضرت اعلیٰ^(۹) ستم عاشق دیدار دل آراستم
راهرو وادی سوداستم از همه بگذشته ترا خواستم
پر شده از عشق تو اعضای من

تاکى و کى پند نیوشى کنم چند نهان بلبه پوشى کنم
چند زهجر تو خموشى کنم چند نهان بلبه پوشى کنم
تا که شود راغب کالای من

خرقه و سجاده بدور افکنم باده بمینای بلور افکنم
شعشه در وادی طور افکنم بام و در از عشق بشور افکنم
بر در میخانه بود جای من

عشق علم کوفت بویرانه‌ام داد صلا بر در جانانه‌ام
باده حق ریخت به پیمانه‌ام از خود و عالم همه بیگانه‌ام
حق طلبد همت والای من

ساقى میخانه بزم الست ریخت بهر جام چو صهبا زدست
ذره صفت شد همه ذرات پست باده زماست شد و گشت هست
از اثر نشئه صهبای من

عشق بهر لحظه ندا میکند بر همه موجود صدا میکند
هر که هوای ره میکند گر حذر از موج بلا میکند
پا ننهد بر لب دریای من

هندوی نوبت زن بام توام طایر سرگشته بدام توام
مرغ شب آویز بشام توام محوز خود زنده بنام توام
گشته زمن درد من و مای من

ایات زیر اقره العین در بشارت طلوع صبح ازل سروده و پرفسور ادوارد برون در کتاب مواد تحقیق در مذهب بابیه درج و قسمتی از اصل خط او را هم گراور کرده است:

ایاغی کرم کن ز صهبای روح
که سوزد سراپای من تا قدم
که از دل رود جمله غمهای دی
ایاغی کرم کن بافسردگان
کرم ساز ساقی می بیغشم
در آزدروده تو جام شراب
بجانم تجلی از آن یار کن
نماندک این کوه تن همچو طور
که از دو جهانم نباشد خبر
پریشان ندارم چو زلف نگار
ز جام دگر بر تو هوشم زسر
زقید دو عالم همه رسته ام
جز مهر تو هیچ آئین نبود
زایمان کنم حب تو اختیار
قبول بده جامی از می ندارم ملول
که مستغرقم من بدریای غم
مرا بر تو ساقی سر بحر وی
فنا گشته از خویشتن بگذرم
من آن گوهر جان بیاورم بکف
زمین چون زمرد شد از سبزه زار
بساطی بیفکن تو در بوستان
بعشاق دلخسته آرد سرود
قمیص بهستی در آور بتن
بسوزان تو در مجمر زرفشان

بیا ساقی ای شاهباز فتوح
یکی جام می باز سازم کرم
بیا ساقیاده یکی جام می
حیاتی زنو بخش بر مردگان
سمندر صفت چون در این آتشم
زروی مه افکن در این دم نقاب
ز جام طهورم تو سرشار کن
چو موسی کنم منصعق خود ز نور
بسوزان وجودم همه سرسرس
باین غم نشین ساقیامی بیار
ز صهبای دوشین خمارم اگر
بزلف تو ساقی چو دل بسته ام
مرا از ازل مذهب و دین نبود
بعهد ازل من نمایم قرار
چو حب ترا کرده باشم
کرم ساز جام میم دمبدم
نسازد کفایت مرا جام می
که تا اندر آن حر غوص آورم
زعمان دل بشکنم این صدف
بیا ساقیا شد جهان نو بهار
بهار است بشکفته شد گلستان
مغنی نواز دنی و چنگ ورود
برون شوتو ساقی از این پیرهن
عبیر از سر گیسوی حوریان

باهل جنان باب عشرت گشا
تو از بهر خدمت زخلد برین
برقص طرب گلرخان سر بسر
شود زهره چرخ در مه بری
بساطی بیفکن تواندر زمین
بخلق جهان ساقیاده نوید
بغمدیدگان ده توجام صفا
که عین ظهور ازل آمده
باین مژده گر جانفشانم رواست
ز حق جلوه گر آمده نور
یکی جام می در دهم این زمان
قبولش اگر نیست این مدحتم
زدور ازل منتم این فتاد
شها من بوصفت چه سازم بیان
تویی آنکه خلاق این عالمی
شدم منفعل خوانمت من خدا
اناله زنان بندگان تواند
بامر تو شد جمله ذرات خلق
چو نور جمال تو آمد عیان
مراد از شجر نیست غیر از ثمر
بیان از تو تکمیل گردیده شد
نبودار وجودت نبودی بیان
زتو مرتفع امر حق آمده
تو مقصود دین هر زمان بود
نه ختمی که آخر بدانم ترا
در عالم خود آن اول و آخری

برضوانیان خود تجلی نما
بگو حور و غلمان شود در زمین
در این بزم تابان شود چون قمر
عیان بنگرد ماه با مشتری
که گوید ملک در فلک آفرین
که شد شام غم صبح عشرت رسید
بعشاق دلخسته بر زن صلا
جمال خدائی هویدا شده
از این مژده خوشوقت رب اعلاست
اوسراسر جهانی شده طور او
که در مدح این شه گشایم زبان
چه سازم که گردیده است عادت
مرا دایه از حب او شیر داد
ثنا خوان تو خلق کون و مکان
خدایا تو قیوم و هم قائمی
خداها شد از بندگان پیا
خداها کنان چاکران تواند
تویی نقطه اول ماسبق
ثمر خواندت از لطف رب بیان
شجر از ثمر میشود جلوه گر
همه سر پنهان حق دیده شد
نماندی در عالم زایمان نشان
جلال خداها هویدا شده
تجلی بهر دور فرمود
نه بدوی که اول بخوانم ترا
بذرات عالم تو جلوه گری

بهر قوم گردیده رهنما
باسمی ز اسماء تو ساجدند
منور ز نورت کلیس و حرم
کجا من کجا وصفت ای محترم
همه شرک محض است توحید من
اگر مشرک کافر من از توام
خطا آمده شیوه بندگان شده
یکی جام از لطف سازم کرم
ز جام محبت کرم کن میم
ای ز اشراق جمال القندر
دیگر ای رب قدیر بابها
از حجابات سرادقهای مجد
یا الهی سوختم ای کردگار
یا ربم دریاب از احسان وجود
یا جمیل و یا عزیز بابها
سوختم ای کردگار مقتدر
پاک بنما یا حبیب العارفين
تا مرفع آیم اندر بسط عدل
یا الهی غیر تو نبود مرا
یا الهی حق آن شاهنشهان
جملگی بگذشته از اقیاد هست
دیدن بگذشتی بگذاشتند
یا الهی همت اعلایشان
غیر وجه پاکت ای رب وجود
زارتفاع همت و قدر بیان
بس مکین در صدرانماط الرفیع

پرستش نمایند ایشان ترا
برت جملگی خاضع و خاشعند
توئی مظهر ذات وجه قدم
عدم چون کند وصف ذات قدم
منزه تو هستی ز تحمید من
اگر خاطی قاصرم از توام
لطف عفو از خداوندگان
که سوزد همه کفرم ای محترم
فنایم اگر بخش خود هستیم
سوختی احجاب قدسی سر بسر
بس نمانده قدر ذر ذری بیجا
از مقامات مسترهای حد
از شراریات ربانی نضار
تا مشرف آیم از جذب الوجود
اشرق اللوح من النار البداء
از شراریات افکیات شر
قلب را از آنچه نافی بالیقین
وارهم از شأن غیریات هزل
جز توام نبود نصیر از ماسوا
متکی بر مسند احسان عیان
مست و سرخوش از منادی الست
آنچه را بایستشان برداشتند
آفرین بر همت والایشان
جمله عالی فنای صرف بود
در ترفع تا بساط لامکان
جمله ذرات از ایشان بدیع

یافتند این قدرت ابهای تو
نزد آن ذری کز ایشان شد بعین
ذی وجود امنعد و ارفعدند
داستی و داستی و داستی
برده ایشان الی بیت الجلال
آنچه را خود بوده او را کرده
ذکر تقدیسی زایشان شایدم
وارهم از این شئونات حقیر
هستی محض آوری بیرون زحیب
وارهانم از شئونات خسان
یا حیب الصدق خیرالغافرین

یا الها از فضلهای تو
لیک یا رب بایدم عفر خدین
زانکه ایشان اسبقند و اشرفند
یا الها خود بایشان داستی
کرده ایشان مقام لامثال
بردی زایشان شئون خود داده
یا الها در تنزه بایدم
شایدم لطف نماید دستگیر
هیچ را از من بگیری ای حیب
یا الها حق این شاهنشهان
یا اله الحق رب العالین

بود سوی توام راز نهانی
شدم چون آشنا ای یار جانی
که زانم هست عیش و کامرانی
بیزم خالی از بیگانه تو

ای ماهرویم ای مشک مویم
یارم توئی توای شهریارم

بعرش جان چو تو جانانه بود
بزیر دام زلفت دانه بود
که مهر از عارضت افسانه بود
در محفل خود بارم ده ای یار
پیش رقیبان منما تو خارم

فراق رویت ای سلطان خویان
بهر بزمی در آیم همچو طفلان
چو زلفت کرده عالم را پریشان
که شاید بشنوم افسانه تو

گر بر لب آری یکبار نامم
در خاک پایت صدجان فشانم

ز درد عشقت ای ماه حیبیان
خوش آن دم که علی رغم رقیبان
رمیدند از مداوایم طیبیان
شرابی نوشم از پیمانہ تو

ای دل ستانم جز تو ندارم
نالان زهجرت همچون هزارم

تودانی ای نگار ماهرویم
بزلفانت زنی چون شانه گویم
گهی چوگان عشقت همچو گویم
که من ای کاش بودم شانه تو

مردم بکویت در آرزویت
جز وصل رویت قصدی ندارم

ز عشقت گر بسوزد استخوانم
پای آنکسی صد جان فشانم
بجز نام ترا بر لب نرانم
که یکبارم برد بر خانه تو

گاه از وصالت شادم نمائی
گاه از فراغت سازی نزارم

چنان گرم از میت ای دلستانم که دلسرد از بهشت جاودانم
من آن مرغ رمیده زآشیانم که نشناسم بجز کاشانه تو

باز آ به پیشم بین قلب ریشم
تا کی گزاری در انتظارم

شده هر موی زلفت یک کمندم که برعشق تو کرده پای بندم
شدم ای دلبر بالا بلندم هلاک از غمزه فتانه تو
چون پادشاهی گاهی نگاهمی
بر این اسیرت ای شهسوارم^(۱۰)

عید آمد عید آمد این عید مبارک باد
این عید سعید آمد از خلد پدید آمد
هان طرز دگر سازم این عید سعید آمد
ای عید مبارک پی ها نحن هنیئالک
خلقی بنوا از تو جمعی به بها از تو
وه وه طربست امروز سرعجبست امروز
ای ذات تولامن شیئی یکسان بتوموت وحی
مستم زمی جامت دارم طرب از نامت
طوبی لک طوبی لک جان از تو برون از شک
برخیز و طرب را شو سر سلسله ماشو
مهمان سر خوانت جمعی زدل و جانت جبریل
بر گو بطرب هر دم با نغمه زیر و بم
غیرش نبود غیری در کعبه و در دیری

شد عید خداوندی باشید بخرسند
ایام وحید آمد این عید مبارک باد
انوار خداوندی از پرده پدید آمد
خلقی بوجودت حی ها نحن هنیئالک
وین فرو ضیا از تو ها نحن هنیئالک
دل در طلب است امروزها نحن هنیئالک
ظلمت بظهورت طی ها نحن هنیئالک
آسوده در ایامت ها نحن هنیئالک
بر شو بنوا اینک ها نحن هنیئالک
بیرون زمن و ما شوها نحن هنیئالک
مگس رانت ها نحن هنیئالک
درمان زتو شد دردم ها نحن هنیئالک
گویند بهر سیری ها نحن هنیئالک

ای قره بگو هر دم با قلب تهی از غم
کز طلعت شه خرم ها نحن هنیئالک

مناجاتهای فارسی

ای انکه ثناء ببودیت ذات پاک لا مثالت را شاید و بیان جز از کینونیت مقدس عالیت از غیرت نیاید ای معبود بی زوال و ای مقصود اهل حال چه علمی را ابداع فرمودی که منزله از وصف سواء و چه صنعتی اختراع نمودی که مقدس از نعت اهل انشاء - الهی این عالم با جلال غیر تو را نشاید و این مقام علی عال سوایت را نباید مشاهده مینمایم بعین عیان مکونه از نور بیان که این عالم را تو بانی و غیرت بطفحی از رشح اشراق امر او محروق و این بنیانرا تو مبانی و سوایت بعکسی از قمص لمع حکم او معدوم - الله اکبر کو چشمی که مشاهده نماید و کو گوشی که بشنود و کو قلبی که ادراک نماید و کو صدری که سماک فرماید که چه مقام اعلی و اعظمی است که از نور باره الوجود موجود فرموده و چه عالم امنع و اقدسی است که خلاق الجود تازه بظهور آورده و چه ندای باصفای هوش زدائی است که از طلسم اکرم و هیکل مکرم و رمز منمنم و میزان اقوم از مکمن صدور بر افق طور و طلع ظهور در اصدار و صدور است و کل لاهوتیان خلع اغماض نفی نموده و بندای هذا هو جذب کل ارواح جبروتیه نموده و چه هوای بانضار روح فزائی است که از قدرت قدار المنیع بوجود آمده که کل عماتیون از عالم انوار هیئتیته بعالم سکون سکین گردیدند و رفع احجاب هویات از طلعات جمالیات بانانحن القوامون فرمودند:

الله اقدر نظری از نظرات بدعیه من غیر استحقاق بل محض الاشراق و الاشفاق تا به آن نظره مبارکه اعلی که همان کاف منوجه از نور بهاء است منوجد آیم و مددی از امدادات حقیه یارب الاثاق که همان مدد منوره ابهی عین نور مستتیره اعلی است تا ذائب گردم - الهی بآن رحمتی که خلقم فرمودی حینی که جز او نبود که مرا مصور گردان بآن صورتیکه سوایت ننمود که مرا متحرک فرما تا آنکه از عالم سبحات بجدب انیت قدیمه تو بیرون آیم و از مقام اشارات بمحبت طلعت منیره تو برتر شوم - الهی مشاهده نمایم آنرا که تو کرده و اخذ نمایم همانرا که تو داده و بیاورم آنچه را که تو خواسته و قرار گیرم در مقامی که تو مقرر فرموده تا آنکه نظر نمایم بجمالی که جز تو نبود لاله الاهو و محو آیم و طلب نمایم جلالی را که بسوایت نباید لاله الا انت و صحو آیم. الهی بایدت استجابت دعوتم و شایدت تفرج کریمت و آیدت قضای دینم و نجات امرم انک انت الذی لا لجل ذلک خلقتی و بما هنالك ابدعتی و انک انت خیر المشاهدین و ارحم الراحمین و اکرم الاکرمین و مجیب دعوة المضطربین و انت الحمد لنفسک رب العالمین.

الهی تو آنی که بود و سوایت را نه وجود تا آنکه تلقاء وجه جمالت لسان بانا گشاید یا آنکه در مقام بیان هوانا بیاید نظری از نظرات الهیه تا آنکه بآن نظر سوایت را در هم سوزم و عنایتی از عنایات ازلیه که طریق علم حقیقت آموزم و آنرا که تو عنایت فرمائی اندوزم و منافی آنرا بریزم الهی آنچه را خود خواهی چنان کن و دردم را بدوای خودت درمان کن و مخلصم از این و آن و بروم از چنین و چنان کن الهی دردی که از نزد تو آید که مرا درمان است و آنکه ترا جوید چه در بند این و آن ای حبیب قلب عارفان و ای درمان درد طالبان خود آفریدی که احدی نبود پس تنزلی بعالم غیریت چه بود که سوزانم از نار و قود و طرحانم در بین اهل اخدود و فجعانم از شتون اهل قعود - الهی بعزّت که از کشته تو خوف نیاید الا بسرود و از سوخته تو دود نیاید الا بوجود دانم که منزلی کیست و مقصود از تنزلی چیست خواهد که بیازماید و آنکه خواهد مصفی آید و آنکه خواهد زنده نماید و آنکه خواهد بزیباید و نگارد و برآرد و نگاهش دارد - الهی چه وجوهات محسنه از حجات خفادر تنزیل و چه آیات مستحسنه از طرازات بداء در تنزیل .

الهی لک الحمد حمد اهو نفسک الاعلی که برداشتی برده را و نمودی خود کرده را بکن آنچه خواهی که آن محبوب است و بیاور آنچه داری که آن مطلوب است - الهی غیر از تو هم نبود مرا و جز حبت نبود دردم را دوا - الهی همه طالب استراحتند و من گریزان و کلا شایق لقائند ولیکن من ترسان زیرا که دانم چه خواهی و من ناقص انقص مشاهده مینمایم چه طالبی و من صمیت اخرس - الهی بحق رحمت مطلوب و آن سلطنت اغلب لا مغلوب که از کشاکش نفسانیه ما را خلاص فرما و بآن جلوه متجلیه از مطرز غیوب که از چه چون و چرا بیرونم نما تا آنرا که نموده نمایم و آنچه را فرموده فرمایم بحق حروفات اعلی و طلعات حسنی و وجوهات ملائکه در عماء انت جواد کریم و الحمد الرب العالمین .

الله باین بال شکسته خواهم که طیران از جو عماء هویت نمایم و باین دل خسته از عالم رضوان و صفا حکایت نمایم البته جز توام نبود که نصیرم آید و غیر توام نشاید که ظهیرم آید ای آنکه ابداع فرمودی مرا مظهر از همه شان و اختراع نمودی بلا این و آن و نمودی آنچه جز تو نمودی و فرمودی آنرا که سوایت نبودی آوردی بامری که جز خداوندیت نبود و ظاهر نمودی سری که سواء کبریائیت نمود - الهی آدمی که بدیع فطرت تو بود مره اولی در همین نور موجود و باین طراز مبعود

و باین نساط مرفود و باین تکیه گاه مشهود و از این شراب مسقی و از این جمال محکی بود - الهی که او را باقتضای مشیت تنزل دادی و برشته ارادتت کشیدی و از مقام قدر او را مصور بعالم قضا لبلاد باز داشتی باینکه منم مرآت صفاء و آیه بهاء که بعد از انقضای اجل باذن الله اعلی خواهم از کتاب منقوشه که صحیفه مسطوره برشحات ذرات وجود که مکون از علت شهود گردید خواند و حقایق منجمده شما را باشراق ضیا و جمال ازل بذویان آورد الهی شهادت میدهم که اجل منقزی و سروعه مسری آمده و آیه و عدیه و طلعه حقیه آمده و از مقام اعلی و منظر کبری مشرق گردیده بانی انالله لاله الا انالله العلی الکبیر

الهی الهی بحق ذات اعلایت که نفس مقدس اوست و بحرمت کینونیت ابهائت که ثمره فطرت اوست و بحق انیت قدیمت که آیت قدرت اوست و بحق سلطنت عظیمت که همان مشیت اوست دریاب ما و اماندگان تیه خسران را و بچشان بما لذت عفو و غفران را - الهی بآن رحمتی که ما را بدان بود فرمودی و شیئی جز او نبود که ما را از ما ستان و بسر منزل نجات و هدایت رسان الهی بآن عنایتی که راه را بما نمودی و اوست مقصود که ما را براه آور و برضای خود برآور تا آنکه از کشاکش نفس اماره رهیم و مهیای لقای باصفایت گردیم یا ارحم الراحمین رحمی رحمی رحمی یا خیر الغافرین نظری نظری نظری که کار از دست رفت و کشتی غرق گردید و صبح دمید و ما را مفری نیست و شأن اقبال و ادبار ما یک است - الهی مشاهده مینمایم که احدی را وجود نه تا موجود نمایند و ذی حدی را مجال نیست که تنطق فرمایند بل ختم برالسن و افواه و کتابهما بین یدی ایشان گواه الهی این تنطقم از اشراق جمال و فضل اکبر تو است و این تبلجم از ضیاء جلال امرا حتم تو است که مرا و حده در گرفته و در مقام تلجلج باز داشته تا امرت چو نزیل و حکمت چو دلیل فرماید الحمدلارب العالمین و هو خیر ولی للصابرين

طاهره

الهی آنچه مرا باید از تو آید و آنرا که تو شاید غیرت نباید - الهی ابداع فرمودی آنرا که خود خواستی و او را بنایت خود آراستی پس در مقام ارادتش خواستی - الهی شهادت میدهم که قیام فرمود برآستی و بیان فرمود آنچه خواستی الله نصرتش از که و سر دعوتش از که جویم - الهی نمیبینم جز ذات پاک بی مثال متمکنی که از وی استعانت جویم و نمیبابم سوای وجه فعالیت مقتدری تا طلب فتح نمایم - الهی تو ابداع فرموده و تو اختراع نموده تو امر بقیام نموده و آنچه را خود خواستی آورده بایدت نصر تمام و شایدت انجام زمام و آیدت نظم انتظام ای ملیک علام و ای حبیب اهل مقام نیست غیرت موجود تالاب بانا لمقصود گشاید و سوایت نیست و نابود کی از او کار بود آید دریاب که نصر تو بر تو رواست و بگیر که حق تو تو را سزااست ای بقدای محبان وجه جلالت که بجز تو و حب تو شیئی دیگر را نخواستند و بقریان عارفان بزم وصال که بجز تو نظر ننمودند و شیئی دیگر نجستند چون از مشعر مصفا که بهمان آن بدع فرمودی در آن لقاء ترا دیدند و از غیرت بالکلیه رهییدند و چون بجدب الطرف در حین تمکنت بر مسند عطاء رسیدند و از کل فی کل وارهییدند زهی شرافت کبری و حبذا از این سلطنت عظمی که مخصوص خصیصان گردید و بایشان از کرامات ملیک اعلی رسید الله اکبر که بدء و انتهائی لاجل فیوضات نازله از مصدر فضل ایشان غیر مقدر و غایت بدائی از جهت نفاذ عطیاتشان غیر مصور لله الحمد حبیب العارفین که اظهار خداوندی خود فرمود و ابراز فیض لایتنهای خود نمود که احدی را از ذرات وجود از آشامیدن از کاس وجود از برکت احرف جود وانگذاشت و در نزد کل کائنات از انعام لایتنهایه مشهود از فضل یوم موعود گذاشت میگویم آنچه را گوئی والحمد لله رب العالمین

طاهره

لاهل ارض الصاد (رونوشت لوح عربی بقلم قره العین)

هو الله الملك القادر العسوف

سبحان الذی ظهر امر الذی هو محتوم من عنده ونزله بقدر معلوم والحمد لله الذی اخرج صحیفه التی هی فی بیت الجاب مکنون و بنحتم الرب محتوم ولا اله الا هو ما عظم صنعه و کبر لطفه و عجب امره قداقتن الذین اقساموا بالله جهد ایمانهم لئن جاتهم آیه من عند الله لیؤمنن بها وقد جاتهم و احاطت علیهم من کل الجهات وهم لا یسعون ولا یعقلون ولا یلتفتون الله اکبر ربی القادر العسوف المقتدر الذی اظهر نور المستور فی هذه اللیلة الظلماء الدیجور ناطقا بتائه ما حیلا ثاره و مجذب الذرات الی طلعة وجهه الغفور فیالها من نور الذی کون کینونیه من طین ارض المقدسه التی

كتب الله عيها الطهارة من كل الارجاس والمراقبة عن الانظاماس فى طمطام الزيف والادماس فيالها من ظهورالذى هو عين البطون وسرالكاف المستديرة البديعة فى النون يا اهل البطون الذين طهركم الله عن ريب النون والقلم وما يسطرون ما انا بنعمة ربكم بمجنون اسمعوا نداءى واخرجوا من السجون وقفوا بباب الله الرفيع واعرفوا رمز الكنون واحفظوا سرالمصون اسمعوا واعرفوا واصفوا وتنبهوا ولا تعرضوا فتحسروا فان باب الفضل قد فتح عليكم مرة اخرى بعدالذى سد يتموه من اشارات السوئى وانظروا بنظرة المودعة فيكم الى طلعة الله لمتجلية لماسوى بآيات ربه العلى الاعلى واعلموا انكم ظلمتم انفسكم باعراضكم عن تشعشع بروق جمال الازلية وهيكال السبوحية ومظهر الصمديه بعزة ربهى قد تجلى عليكم نورالله البديع الذى كونت حقيقه من ماء الجارى من سحب المكفهرة من عماء الاحدية بعزة ربهى قد هلكتم انفسكم والقيتموها فى تبه البعد وحسرتم حسراتا عظيما يا قوم قد طلع الفجرمن افق السوداء الذى كونت من ادباركم فانظروا بنظرة صافيه بديعه واعرفوا حكم ربكم فان الله قد من عليكم باخباركم وتذكركم بآياته المنيعه يا ملاء الانوار علموا سبل العبودية من عبدالصالح والنوراللائح والسراقاطع والرمز الجامع الذى انقطع بكله الى الله وفاز ببقائه وطار بهواه فانه صلى الله عليه ما التفت الى احد ومضى حيث ما امرالله يا اخوانى الصالحين (كلمه لا يقراء) الاكرمين بعزت مولاى ديان الدين ورب العالمين لس احدا منامثله وما كنا شبهه فقد كشف الله الغطاء وبصرنا بما هو نحن عليه عاكفون يا اخوانى اشهدالله ربهى وما هو فى علمه ان هذه النملة قد شاهدت من هذا الطيرالمورق فى جوالعماء والمنغمس فى بحرالمسك الحمراء نظرا صحيحا مستقيما وفطرة سالما غيرمغيرالله شهدالله ربهى مرات عين الدهر بمثله مندكانيته متلاشيا ظلمته خارجا عن بشرطبيعته مخالفالهواه تا بعالرضاء مولا ه اتقوالله يا اهل البيان واستغفروا ربكم يا اهل العيان بما قصرتم فى حقه وما وصلتم بامرربه ولا تغفلوا عن سرا لعظم ورمزالنمنم ونمط الاوسط الاقوم الله اكبرربهى كبيرا وسبحان ربهى بكرة واصيلا ما خفى مكره وما اشد بطشه اى رب ادرك امتك الفقيرة وادخلها برحمتك فى عبادك الصالحين مولاى بعزتك ارى بروق سطوتك وتحرك خيط غضبك اى رب اجعلنى من اولياء وليك الذى لا يسرف فى القتل لاخذ نار شيعتك انه كان منصورا من عندك يا اهل النظر والايقان ويا اهل الزكاوة والاحسان زكوا انفسكم عن غير طلعة الله الملك العدل السلطان ساداتى بابى اتمم وامى وما فى علم ربهى لا تغفلوا عن حكم الشمس والقمر بحسبان واعرفوا رايات التن رفعت لمعرفة الاركان ولا تجعلوا انفسكم سائرون فى واد العسر والحرمان بعزة ربهى ان بحرالفتنه دائم الفوران وما ينجو منها الا من اسبقه عنانية ربه الملك الديان موالى فضلكم قد انطقنى ونورانيتكم قد انجدبنى واستقامتكم قد اقامنى والا بعزة ربهى قد كنت فى زاويه مطروحه و

خرسامن نهاجم اسهام الافتراء والزوز وتراكم ذرات الناشئه من اهل الغرور فقد احيانى ربي وامرنى بالرجوع اليكم واخذ عهد الوعود منكم ارى بعزة مولاي القديم تلاطم طماطم القهارية وتموج ابجار الجباريه الله ربي ادرك امتك وخلصها مع من معها من اشارات البعيده عند طلعة قمص حضرتك وانصرها بنصرك وجد بالثاري جباريا قهار سبدي اشهدك وما هو في علمك بان امتك ما ارادت في شأن الا وجهك وما خلجت في قلبها بان من النات عصيانك وان كانت وجودها ذنب وما يصدر من الذنب واطهار الذنب والاشارة اليه ذنب على ذنب فاشكر ك ربي بهذه النعمه العظمى و احمدك بهذه العطية الكبرى وهي غوص في بحر عصيانك وذكرك التجلية من سحاب غفرانك بعزتك ارى فيضك الدائم الذي يجري بانقلاب المآثم من بحر الذاخر التلاطم باننى ان الله الى الملك القدوس القائم قد خلقت الجنه لاهل التسليم والنار لاهل الجحيم الذين يتوجهون بزعمهم الى ساحة قدس الازلية بالاشارات البعيده الوهميه ويغضون ابصارهم عن تجليات البدعية واشراقات الافاقه والانفسيه باننى انا الحق المليك الفعال وامتحن الناس بايات الجلال المتلاثة من صورة الانزعية وقمص الاحديه وسر الازلية هاذا يا اهل البيان الذين هم ناظرون الى الميزان اختتم كلام الذي يغور من شجرة البيان وامسك القلم عن الجريان باذن الرحمن الذي استوى على السماء وهي دخان بما قال مولاي المحيط على ما في الامكان روح من في ملكوت الاسماء والصفات فداء ذي طلعتة يا مفضل اذا غاب المولى عن ابصار الخلق فهم الجحويون بالغيبه ممتحون بالصورة باي هو وامى وما في علم ربي قد كشف الغطاء لاهل العيان حين استوائه على عرش البيان ان حديثنا هذه لتشماز منه قلوب رجال البيان ان الحمد لله رب العالمين.

(از دقت در اين شرح روشن است منظور قره العين دعوت بصبح ازل و تذكر بكمال اهميت طلوع مرآت بيان بوده كه علاوه بر ذكر نامهاى منصوصه مشاهدات خود را هم تصريح نموده است.)

لجناب ميرزا محمد على السمي

بنهرى هو الله القنار الدائم الذى لى يخف القوت فحلم و علم الفقرا ليه فرحم بسم الله العلى العظيم لظهور اسمه الحميد العليم من قمص البهاء ومرآت الصفاء ونور البيضاء وسهوا الهواء وطرز الحمراء و طلعه الصفراء متلبس بلباس الخضراء وساكنه فى جبل القاف بذكر اسم ربه العلى الاعلى ومستديرة فى وسط سماء الابداع لان جذاب اهل العماء وصعودهم الى طور السناء وقطعهم عما سوى يا اراضى الجزر و حروف الرمز و كتب المعطله واوراق المتلاشيه واسطار المتفرقه انظروا بنظرة

المودعه واعرفوا آية الموكهه واقربوا حرف السطرة فى قمص شمس المنورة التى زكت وعلت و تعالت ودارت واستدارت بان على نور الارضين يا اراضى المقدسة والبيوت المرفعة والجبال الرواسخه والبثور المعطلة اجبيوا داعى الله الذى يدعوالى بيت مطهرة و رمز منمنمه بعزة ربى القادر قد قضى امر ربى وما احد لحكمه من مرد ولا لفيضه من نفاذ فياطوبى للوالهين هنيئا للواصلين و يا فوزاه للمنقطعين الذين ما صغروا عظمتهم ربهم وراوه قادرا مقتدرا يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد فى كل حين صتب يا قوم الذين رديتم نور الله وما احتملتم امانته بعد الذى اخذ منكم ولا بيته و نزل عليكم طهارته و قرء عليكم آيته و كشف عنكم غطائه بان الله ربكم قد فتح باب العقل والنهاء وانتم فى حشر بديع قد كنتم مبعوثا فاطلبوا ماشئتم ولا تعرضوا عن فيض الذى لا تعطيل له ولا نفاذ فقد عرفكم يا اخوانى سر الودعه فى الايجاد و نبيهم بان الفيض تام فى حين الوجود و ليس لتجلياته حدا ولا نفاذ اما ترون فى الافاق بنورا اشراق بان كلب الذى هو اصل الخبث والرزاله بعد الذى يعرض عن الكلبيه و يلقى نفسه فى الملححه يصير زينة للاطعمه والاغذيه وما يحاسبه به بما مضى بقدر اقل من ذرابدا اما وصل اليكلم حكم النفس حين طلوع صبح الذى تنفس بان حب على حسنه لا تضمر معها سيئه و ما ارى لما يزل من عند ربى اختلافا يا اهل العالیه بابى انتم و امى ما فى علم ربى اما قال موليكم القديم و اسم لله العلى العظيم جل ذكره و عظم شانته و صلواة الله على من اتبعه فوالذى نفسى بيده لو ينطق احد من النصارى بالفطره لكانت حجة على الكل آه ثم آه قد خوفنا الشيطان واوردنا مورد الخسران و اعرضنا عن طلعة جمال الله الملك الديان و احسرتا ثم و اسفاه بعزة ربى لولم يدركنا فضل ربنا بديعا لكننا من الخاسرين الهالكين محسوبا و فى ارض الخيال مع التماثيل مقيدا محبوسا آه ثم آه الله ربنا ادر كنا ونبهنا بامر ك البدع و عرفنا حكمك و الحقنا بنور عزك الابهج لاكون لك مطيعا و عن ما سويك منحرفا اى رب ادخلنا فى عبادك الصالحين الذين يقومون بامر رب العالمين لاخذنا الذى هو قد كان عندك عظيما لانه عبدك الصالح الطبع الذى احتمل ما حملت و كان مظلوما مجهولا اى رب احفظنا بحق نفسك العلى الاعلى حتى لا نشماز من ذكرك المستمر الخفى لعلك بذلك ترحمنا و توردنا مورد عبادك الصالحين اى رب صل على الذين طهرتهم عن رجس حدود الامكانيه و نزهتهم عن قيود الزمانيه و قد جعلتهم عندك فى اطرز العزم مكيئا و ما جعلت لا حدضا الى معرفتهم بل استخلصتهم لنفسك و لا داء ما عندك امينا اى رب صل على شيعتهم الذين هم مهمم لا فرق بينهم و هم الا انهم عباد هم المكرمون لذين لا يسبقونهم بالقول و هم بامرهم بعلمون بديعا يا رب صل على عبدك الذى اصطفيته و الى ساحه عرك آويته و الى مقام قربك اديته يا ولى الال و لياء اشهدانه محبوب عندك راجبا فضلك ناظرا الى وجهك و كفى فى فخره بانه الجامع الاسمين و صاحب القرنين واقف

باذنبك من دون شك و مین یا اخی الصدیق و یا مولای الوثیق صلی الله علیک علی التحقیق و عظم
 الله اجرک بحرقه قلبک علی الغریب عن الاوطان و حقیقه الابتلاء و الاحزان و عین البكاء و الحرمان
 آه ثم آه الله الله ما هذه الضجرة التي انظرت السموات و انشقت الارض و خرت الحیال هذا آه ثم
 آه یا رباه ادرك امنک و اقبض روحها فانها لا طاقة لها بمصیبتک الله الله ربی ادركنی بالحق بان
 لا طاقة لى باداء الحقوق اى رب ما ادرى باى شئون النظر ابكى بعزتک فذکون البكاء من هیتک و قد
 جرى من عین عنایتک و الا بسطونک یحرق ماسویک منلای الغریب و سیدی الوحید بابی انت و امی
 و ما فی علم ربی لیس لى ناصر حتى ابكى علیک و لالی معین باقامه العزاء لک آه ثم آه ارى کلهم
 سکارى و عن طلعتک محجوبین و فی ارض البعد اسارى بعزت ربی لو یعلون ما اعلم لیبكون عوض
 الماء دما و یطرئون علی راسهم تراب الارض دائما ابدا و یفرون من سطوة قهر الله فمق جبال
 الرواسخ و یضجون و یصعقون و یحییهم الله بنظرته ثم یرون ما فعلوا و یفعلون الله اکبر الله اکبر الله
 اکبر ایها المظلوم الام سیر و السلطان الجابر للکسیر فاعف عن امتک و اجذبه الی جوار قدسک و ادخل
 برحمتک فی عبادک الصالحین یا اخی الشفیق و مولای علی التحقیق لا ینحی علیک حالى و تسمع
 تغلغل احشائى لانک نور بنور الرحمن و ناظر بطلعة البیان مولای ادع ربک لفرجنا لعل یحدث بعد
 ذلک امر او نلحق بمولانا روح من فی ملکوت الاسماء و الصفات فداء طلعت آه ثم آه ثم الی ماشاء
 ربى و الاسفاه آه و احسرتاه علی ما فرطت فی جنب الله مولای بابی انت و امی یا جامع الاسمعین و
 مظهر الرمیزین ارجع الی ارض الصاد و نبه اخوک بعظمه حکم رب العباد و بلغهم حکم الله و عرفهم
 امر الله فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر بعزة ربى لیس هذا التنبیه الا فضلا محضا لو ارسل ربى ناراً
 فیحرقنا فی الحین لکننا به مستحقا لانا غیرنا فطرة الله و کذبنا حجة الله و اختلفنا فی امرنا بعد الذی
 جعلنا امة و احدة و دیننا و احد الله اکبر نبهم یا سیدی و ذکرهم یا مولای و الله الحق تا الله ذوالفیض
 المطلق ان الامر قد قضى و الكل مامورون بالخروج و عدم الامهال آنا و دقیقه ذکرهم یا مولای بالنظر
 الی کتاب الله الذی لا یتایه الباطل و لا یقارنه العاطل حرفا و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا
 فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا و اکشف الغطاء عن بصائرهم باوصاف الذی ورد من آل الله جل
 جلالهم فی هذا الباب و قد صار محتوما و تشعشع من مقام معلوما بحیث لا یكون علی وجهه رشح من
 السحاب ابدا و من علامته الحركة اللوثة و قتل نفس التحرم فی حرم العظم و قتل نفس زکیه اى نفس
 ازکی منه روحى فدهاه فی سلسله الرعیه و اى روح اعلى منه فی حجاب الحقیقه الله ربى ادرك
 عبادک النقطین اشهدک بان امتک بلغت حکمک و ما قصرت فی ادائها بفضلک و منک فادخل
 عیادک فی المنظر الا علی بالرجوع الی طلعتک و السجود لوجهک الطالع الاعلى و احفظهم عن الشک

والرین (چند کلمه لا یقرء) والسلام علی اختی الکتیبیه الحزینیه الی مرت یم الاحدیہ صلی الله علیها وعلیها بالسکون فی ارض الطاء والبکاء علی مولای ومولاهما خفیة وخفیة والسلام علی کل اهل السلام آه واشوقاه الی رویة والدتی المکرمة وشمس الطالعة اسئل من فضل ربی ان یحرکهن الی ارض النخاء وان ماتیسر فالأمر امرالله لعل الله یحدث امرأینما تكونوا یات بکم الله جمیعاً انالله وانا الیه راجعون مولای ص ان رضیت المریم سلام الله علیها بالرجوع الی ارض الصاد فارجمها انشاء الله ربی یجمع بیننا فی جنات عدن کریم ان الحمد لله رب العالمین.

(اصل این لوح چون طرز تحریر آن طوری است که خواندنش برای کسانی که باین قبیل خطوط آشنائی ندارند اشکال دارد اگر اشتباهی هم شده مستعظم اورا)

رونوشت مکتوب قره العین که علاوه بر شناسائی طرز تحریر آن مخدره فخریه خانم دختر فاطمه خانم خواهر صبح ازل در پشت آن بخط خود نوشته اند (خط قره العین است که بجهه حضرت خاله خانم نوشته اند) که منظور از خاله خانم هم عزیزه خانم خواهر بزرگ صبح ازل است.

بسمه العلی العظیم

الله الحمد حمد اشعشعنا بیا متلاً معانقده ساکبها ثناء الله علی نفسه حمد ایفضل علی کل شیئی کفضل الله علی خلقه والصلوة علی عبده الذی اصطفاه لولایته واجتباة لحبته وجعله مقام سلطنته والسلام علی نوره وظله الذی لافرق بینة وهو الا انه نفسه ویده وجنبه وآیه ومعرفته وعلی اشهر العلومه والعلائم النصوبه والامثال الضروبه ولآیات القاهرة النازله من عماء الصمدانیه والدالن علی وحدته والثناء الابی والبهاء الاسنی علی شیعته الذین هم منم ولا فرق بینهم وهم الا انهم عبادهم الطائفون حول ارادته ولعنه الله علی اعدائهم العرضون عن آیه معرفته والسلام من الله العلام علیک یا طاهرة المطهرة ویا نجم الزاهره والنور الباهره رحمته وبکانه مولاتی قد بلغ اینلا کتابک وعرنا لحن خطابک شکرالله سعبک وجعل طلع فردوس الاعلی مآلک واما ما سئلت من امر عظیم وخطب حسین اسئل من فضل ربی العظیم ان یوفقک لا یحب ویرضی وینجذبک الی طرفه الاعلی وینسبک ذکر ما سوی ویدخلک جنه الی لظل لها یاختی وقره عینی فاحفظ نفسک من اشارات الی ینمک عن الدخول فی بیت الجلال ویحجبک عن سرالمآل فان سطرة آیات ربک قد احاط الیوم البدیع

البارك الذي قد شمس الوحده في وسط الزوال ورجع نقطه البدء الى الختم وظهر سر المآل من ذوى الجلال وكشف القناع عن وجه الجمال واستنطق الحقايق بان لاله الا الله العلى تعال قد جعلت الشرف العظمى والكمال الكبرى محوالغير فى طلعتك والتشرف بحضرتك والوفود بعنايتك وما اردت من الخلق الا الطواف حول ارادتك ولا يكلف نفسا الا ما آتيتها من فضلك وما يريد من الخلق من رزق وما يريد ان يطعموه ان هو الرزق ذو الشوة المتين طوبى لمن عرف لحنك وغرق فى طعام محبتك ونجى نفسه من الهلكة الناشئة من تغيير فطرتك قدا فلاح المؤمنون الذ ينهم فى صلواتهم دائمون والذ ين يؤمنون ما آتوا من فضل ربهم وعلى ربهم متوكلون آه ثم آه ما ادرى ما اقول على ربي اعتمد وبه اتوسل فى الوصول الى المامول انه العلى الغفور

جان خواهر جان من اى كسى كه خالص است نيت تو صلى الله عليك بدان كه اين اقل مما يحصى ومنعمسه فى بحر الهواى داعيه مقام ورتبه نيستم بنوع من الانواع و پناه مبيرم بعزت او از الحاد در سلطنت او واز او ميطلبم كه محروم نفرمايد ما را از فيض عظيم اين يوم عظيم كه باب الله گشوده گرديده و حجب مرفوع و استار مكشوف و منادى او در كل مقامات و انفس آيات بنطق آمده كه اليوم يومه والقام مقامه اسرعو اليه و ارفضوا غيره فان الفوز عظيم فان الاية قد طلعت و تنجذبت الى مقام السدى لا عين رأت ولا اذن سمعت والخطر على قلب بشر آه ثم آه من عظمه الفيض وغفله الناس بهماء صماء ووقوفهم فى ارض الحدود و سباحتهم فى طمطام الهوى يا اختى بدان و فقك الله كه سنت الهيه متغير و متحول نميشود قد علم اولوالالباب ان الاستدلال على ما هنالك يعالكم الا بما هيئنا

عزيز من عبادت عالم عقول امتياز حق و باطل است عبادت عالم ارواح سير بسوى معرفت حق است عبادت عالم مثال توجه بسوى وهمه مقصود است عبادت عالم اجسام اين اعمال ظاهريه وارده از شرع مطهر است و اين عبادت بدون معرفت و بنفسه مؤثر نيست چنانچه ميفرمايد حجة الله الناطق و ليس الشرف فى الاعمال الطيبه والا ثار الحسنه لانها اثر فعل العبد بل كه شرف عظمى

جان خواهر من محو غیریت و رفع اثینیت می باشد و عدم التفات بشیئیت آه ثم آه از قلوب مریضه و نفوس منقلبه و طبایع منعکسه العجب که خود را از جمله مصدقین می شمارند و چون القای قول طیب برایشان میشود بزعم خود و بنقصان قابلیت او را معوج و معکوس حکایت مینمایند قسم بآن کسی که جانم در دست قدرت اواست که از حق چیزی نفهمیده اند و بنای فهمیدن را نیز ندارند الله ربی اشکومما نزل بی منهم و اصبر و احتمال لرضائه انه سمیع شکور (از اینجا قریب سه سطر پاره شده تا میفرماید) لعل الله يحدث امرانه جواد کریم اسئل الله ان ینجینا من هذه المحنة انه عزیز غفور دعای بجهت بکم خانم مرسل شد پروردگارم شفا بخشد.

یا حی یا قیوم

با نواهای نوای نینوا	قره العینم بیا اندر نوا
ریزی از اشراق وجهی نارطور	تا ربائی جمله ذرات نور
درنگر با چشم ساقی درنگر	جان من برخیز باشور و شرر
در صعید وحده اما صعقیان	کو فتاده جمله ذرایتان
یاب ایشان را بجدب اقدام	خیز از جا نور چشم انظرم
تا بکی مانی تو سر خافیه	تا بکی درقعر باشی طرحیه

ای نور چشم اهل ولا و با قابل ریزش رش حمراء البهاء اقدر از ملیک انصر بر حقیقت نورانیت و ثناء انظر باجلوه نصر بر ذاتیت سجانیت بعد از وارستگی از دستگی حمل شئونات اهل شان در محشر و بعد از آزادگیت از طریقات طره اهل غیر بشنوندای باصفای روح فزای کلمه الله الاعلی را از نقطه قلبیه پس نگاه دار آن قسه صطلیه را بگوش و عیه پس در مقام اظهار اشراقی برآی و زنگ غبار طریئی از قلب فاء^(۱) بزدای که جزاک الله احسن الجزاء ثم جزاک الله احسن الجزاء ثم جزاک الله احسن الجزاء ای قره العینم فدایت شوم البته قیام بامر نما و در مقام تربیت رفریفات از مصدقات برآی که صدرم در خروش و عقلم مدهوش گردیده جان من بدانکه در این سبعة ایام قیامت قیام فرمود و تبلیغ احکام الهی بیانا بخاص و عام نمود و بدانکه صدمات عظیمه بر ما وارد آمد از ابخره

اهل تبخیر و بلیات مستصعیه بما رسید از تهاجم اهل تغییر در هر حال شکر مر قادر فعال را سزد و بهر حال حمد مر محبوب لا زوال را شاید خلاصه عزیزم آنچه را باید بفهمم فهمیدم البته در مقام ترحم بر مصدقات برای و ایشان را امر بتزکیه و صفای نفس نما و البته ایشان را مطلق العنان (کلمه لایقرء) و امگذار که هنوز در مقام کمال کامل نیستند محبوب فوادم ایشان را امر بصلوة و تارکین حج و زکوة و بگو که حکم خداوند در هر دوره جدید و بدیع است و آن حکم جدید اقامه فرائض و سنن است و فرائض توجه الی مبادی فیض و مبانی فضل است سبحان الله که قلوب حراز خطر و صدور مملو از خوف بشر و جوه از صدمه منافقین مصفر با وجود این همه نقایص اقرار بامر ملیک القدر و مالک اقدر الهی که نظری از نظرات نهانیه تا آنکه مصدقین و مصدقات در مقام صفا و وفا آیند و قبسی از قبسات سینائییه تا بان تائبین و تائبات درهم سوزند بگوای حبیبم قره العین که تصدیق امر الله محض تلفظ نیست باید قول با فعل مطابق آید لعنت خداوند بر مردی که از جان ناقابل خود ترسد و ادعای تصدیق نماید پس لعنت خداوند بر زنی که او را از اسیری باک باشد و ادعای تسلیم فرماید الله اکبر که در چه مقام واقفند متحیرین و بچه و جبه ناظرند مدعین الله انت نصری و انت مددی فارحمتی برحمتک و اغفرلی بعنایتک و اجعلنی من الشافعیین فی ذلک الیوم الاکبر عندک مذکور.

و سلام ما را بکل اهل ولایت از مصدقات برسان خصوص رضائیه راضیه که باید در مقام حکایت کامل اکمل آید و کذا بانیس الزاء جناب طلعه البهاء را بسلام بسیار متذکر و کذا بزهر جانم بفرمائید که برساند بمصدقات که روزی هزار مرتبه ذکر لاله الاله واجب است لعنت خداوند بر متمر دین امر اعلی.

(در پشت این صفحه نوشته شده)

یا حفاظ، جناب جامع اسمعین مطالعه فرمایند بعد بسرکار قره العین برسانند. جناب قره العین^(۱۳) از احبای قافیه^(۱۲) و رقات بسیار نازل گردید خصوص بهجت^(۱۴) که طوفان مینماید ارسال داشتم بخوانید و باحدی بروز امر را ندهید خصوص ورقه بهجتیه را پنهان دارید الله اغلب والحمد لله محبوب الصابریین و لاله الاله و اناله مخلصون.

قره العین

هو الحی

بدء صفحه مراد بنور جمال ذکر اسم قیوم ممجدیست که آنچه را خواهد بنار فعال موجود و زیب نکاریه ابتداء حمد حمید دیموم محمدیست که آنکه را خواسته بنور جمال خود مشهود الهی انت کفانی من طلب الشهود باینکه مرا جز تو مقصودی نیست و کل اشیاء الیوم نزد ما کما بدیست انهم لن یكونن شیئا موجودا الهی گواہت میگیرم که در نمودم بذاتیت خود بفردانیتت.

زیرا که مرا از نور آراستی و از کینونیتم اظهار خداوندی خود خواستی الهی شاهی که نیندیشیدم از همزات و نترسیدم از لمزات ایستادم بقوه تو قوی القوی و ظاهر نمودی از من سر ستیره خظراء الهی میگویم ان کلمه را که از حقیقت مقدسه حفیظه اولیه مششع و از ستیره خفیقه ازلیه ملمع ان الحمد لله رب العالمین و تبارک الله حبيب العارفين الذی لاله الا هو لا نعبدہ الا اياه و انه لهو الحی الحیین.

الهی گواهم فرمودی که از شراق جمال ازلیه هیاکل نوریه منوریه منوجد و از بروقات جلال احدیه آیات قدوسیه ممدد الهی گواهم که یکی از آیات مشرقه اقرار او بنور جمال قره العین عیانین آمد و هیکی از هیاکل مقربین گردید الهی گواهی که بانقطاع او از ما سوی محبوب ما آمد و بامتناعش از ماعدی قره العین اولیا گردید الهی بحق حقیق ازلیه و بنالهای آتش فشان صمدیه که او را بمقام کمال رسان و از اهل اتصال خواصش گردان تا آنکه از شراب وحدت نوش فرماید و قلع بنیان کثرت را بنظری فرماید پس دریابد سر حقیقت را که بسیار عظیم و بیابد کنز مخفیہ را که محبوب قدیم هو حق واحد است و حکم این واحد کما بناه الله غیر زاید است و کل موجودات از اشراق جمال بدیعہ در وجود و لکن لایشعرون و مجموع کائنات از ضیاء قناع احدیه در شهود و همه لایفقهون ای حبوب فوآد طاء و ای انیس قلب زاء که محواز جام وحدت شدی و صحواز جذبہ حرف ازلیه آمدی خواهم از خداوند غنی الذات خود که کشف سبحات جلالت شود تا بجذب الاحدیہ داخل فردوس غیبیه بعین شهودیه شوی و مقام لا مقام رب البریه را مشاهده فرمائی که سوای نفس زکیه و کلمه مبارکه علیه احدی متقوم بقوام عدلیه نیست و انوار وجود بریه از عین العیان صادیه جاری و مضییی است اشهد الله علی ذلک و کفی به شهیدای محبوب فوآدم ورقه مبارکت را بالتمام دیدم و بنضایر

لطایف مجردات عروجیه کلمات رسیدم و خداوند قدیم الجد عالم المجد خود را شاکر آدمم یا محبوب الفوآد و یا مظهر انوار السداد که جمع فی الجمیع آنچه در سموات علی و ارض سفلی و مابینهما معادل جزای شما نمیآید انشاء الله که جان آفرین خود از طلعت از لیه شمارا جزا آید که کلف را از وجه ماه منیر بار سال ورقه منزله از لیه برداشتی و علم همت و سرافرازی برافراستی جواب ورقه اعلی را خواسته بودید چه نگارم که لسان از نگارش بیان در وصف آن شاهنشاه کن فکان کال و بیان خود بخودیت خود توامان تیه انجعال ای قره العین انشاء الله خداوند خود خواهد کماشاء در مقام اجابت خود برآید و پرده از وجه مقنع برآید تا مشاهده جلال جمال فرمائی و بر بساط عز جلال مرفع آئی سلامم را بكل اهل لسان برسان و کلا را الی الله داعی باش که امر عظیم خطب جسیم است و لاجل سنت الهیه تغییر و تبدیلی نیست که تصفیه نفرموده و امتحان ننموده بندگان خود را واگذارد یا آنکه ایشان را بلا صفاء داخل جنت بقاء فرماید جان شیرینم فدایت چند ورقه ارسال ساحت عز نمودم خود مختارید اگر بساحت عز ازل مترافع آید من باب التذکار این ذره پر شرار شاید محل نظری آید خطم غیر قابل ورقه از تزین ظاهریه عاری وان الله لهو الجواد الوهاب المنیع.

باخته جان بولایش همه شاهد باشید	ایستاده بوفایش همه شاهد باشید
روز اول که رسیدم بمقام ازلی	محو بنموده سواش همه شاهد باشید
دورها کوزده این چرخ مدوردرد حین	ایستادم بوفایش همه شاهد باشید
نیست مقصود مرا غیر رضایش بالله	آدم عین رضایش همه شاهد باشید
قره العین نگر با نظر پاک صفی	کیست منظور بهایش همه شاهد باشید
خواهم از فضل خداوندی قیوم قدیم	ریزدم خون بهایش همه شاهد باشید
رنجهائی که کشیدم ز مزور ایام	در ره قرب ولایش همه شاهد باشید
نبودم ذره از باک زکل مفقود	از من از فضل و عطایش همه شاهد باشید

خواهم از بدع برون آورم از ابداع
تاکنم جان بفدایش همه شاهد باشید

محبوب من ورقات را خوب بخوانید فدایت بعد بساحت عز ازلی جل ذکره الاعلی مترافع آید
انشاء الله انه لهو الجواد الوهاب.

مصلحت همین نحو کاغذ را اقتضا مینماید الله اعظم مقصود مطلب است لا ظاهر مصور و
مسطرانه

هو الاعلم الاظهر

۴۱۳ + ۱۱۰/۳



زیرنویس ها

- (۱) - نقل از تاریخی است که مسیو نیکلا دبیر اول سفارت فرانسه در ایران تحت عنوان «مذاهب ملل متمدنه تاریخ سید علیمحمد معروف بیاب» بفرانسه تألیف کرده و کتاب مزبور اخیراً بوسیله یکی از فضلای بایه بفارسی ترجمه شده است.
- (۲) - از بستگان قره العین تا آنجا که آثار بایه حکایت دارد حاجی ملا علی عموییش و مرضیه خواهر او و آقامیرزا علی شوهر مرضیه بیاب گرویده اند.
- (۳) - نقل از نقطه الکاف ص ۱۴۱
- (۴) - نقل از رساله مجمل بدیع در وقایع ظهور منیع
- (۵) - مؤلف کتاب تنبیه النائبین (وفاتش در سال ۱۳۲۲ قمری در تهران روی داده است)
- (۶) - یکسال سهو است چه همانطور که مؤلف هم اشاره کرده قره العین پس از ختم جنگ طبرسی (۱۲۶۵ قمری) از نوربتهران اعزام و در خانه کلانتر محبوس شده و باتوجه به اینکه تا هنگام قتل هم در خانه کلانتر اقامت داشته مدت حبس او بیش از سه سال طول کشیده است.
- (۷) - باغ ایلخانی بعداً بانک استقراضی شده و محل فعلی بانک ملی ایران در خیابان فردوسی میباشد.
- (۸) - مراد از طاهره است.
- (۹) - در اصطلاح بایه از القاب مخصوص سید باب است.
- (۱۰) - از شیوه نوینی که در ساختن این منظومه از حیث متفاوت بودن وزن ابیات با هم بکار برده و هم طرح نوی که در انشاء غزل عید آمد آمد ریخته معلوم میشود ایجاد تحولی در نظم فارسی را هم مد نظر داشته است.
- (۱۱) - از استمء فاء در این مقام مستفاد میشود که نام اصلی قره العین فاطمه بوده و اگر زرین تاج هم خطاب میشده لقب بوده است.
- (۱۲) - این خطاب قره العین را ظاهراً بعزیه خانم مینموده است اصل خط هم از همان خانواده بدست آمده است.
- (۱۳) - مراد مؤمنان قزوین است.
- (۱۴) - قره العین در اشعار خود از بهجت زیاد یاد کرده و او را مورد الثفات قرار داده و خود او نیز شعر میسروده است.

پایان